

اول ایمان آوردن بلکه عیسی مسیح نبی است که در تقدیر روح القدس در شکم بوجود آمده و در ایمان آوردن بآنکه نژاد
 شد از مریم باکره و بظرافت او و ایل شد تقسیم ایمان آوردن بلکه عیسی برای ما مصلوب شد و مردود خون گشت چهارم
 ایمان آوردن بآنکه نسل داد بجایهای است و بر آورد اولیای پیشین را که قطرا بودند پنجم ایمان آوردن بآنکه
 روز سوم زنده شد و برخواست ششم ایمان آوردن بآنکه باسما ن رفت و گشته است است مدد خود که قادر مطلق است
 هتم ایمان آوردن بآنکه در آخرت نجات دلی خواهد کرد برای ما و اوری کردن و یک بدر اجزاد او ان خود ارا انان به
 خاست که بر بنده کالی خود و هاست که نیکه با بدی تعالی سه موجود مختلف است اما در حقیقت یکی است چنانکه آن جواب است
 و روح القدس است بی آنکه در وحدت گرفت او باید دین خاص خداست و در مخلوق این صفت یافته شود و عیسی مسیح
 خداست و باقی صلواتی پس از آن بخاری خدای تعالی اند و عیسی از حیثیت آنکه خداست در ایمان از پدر جدا شد و بر زمین آمد و
 حیثیت آنکه آدم است بعد از اولاد حرم عیسی مسیح اما چون با بنی آدم محبت تمام داشت خود را فدای ایشان کرد و ایشان
 از همه گناهان پاک شود و گویند اینک ما میگوئیم بر وقت است چه خود گشته است مراد از آنست که حضرت سبحانی جسم و معنای
 آنست و حق تعالی آنرا عیسی را چه تنه و صورت بگذرانست چنانچه عیسی از وی پس از خداست همان نیک گشت
 قدرت دارد که پدر او خداست از جهت اینکه اوری است در خورشید مکانی که در اسما نست متکلم است بد آنکه ده حکم است که در کمال
 گرد آمده و از کوزنده است اول آنکه خدای تعالی بر او دست دارد و وجه طریق حق بر ایاد او در دهم آنکه سو کند و قسم خورد تمام صفا
 و بر راستی عادت کن که محتاج قسم نموی ششم آنکه با کینه دار عهد را برای روزی بکشید و مسابرا تمام متبرکه را چنان
 آنکه فرستد از و در وقت که او در روز خود را بچشم آنکه جانور از انیر حق بکش و آن اشارت است که زار خود را که بنی آدم
 باشد غیر حق بلکه بر جان بگرد و از دست ششم زنا یعنی با زن بیگانه بجاست کن خواهد شومسته او خواهد بی شوهر
 بنظم آنکه خدای کن عیسی مال مردم را با اعلام و اخبار بگردانست از بر در داشته اند تحت مدوع عمومی و انست را بیست
 کن در تحت اینست آنکه اگر بدی کسی مخفی باشد او را آشکار گردان کرد ان برای که از تقاضای این عقیده باشد ششم
 آنکه از روی نیکان کن دست تعالی مال مردم منهای و همسم آنکه از کن و بظرف خوارت به پیران مشاهده مشاهده
 آنکه بیخیر فرض است اول آنکه استماع بلسه روزی شنبه واجب است و بگردان نماز است که باوری در خلوت بیاد روح عیسی
 بیکه در باید که انرا بوجه تمام بشنود و دوم گفتار کردن و افلا در سالی کیر تبهجا آورد و گفتار داده سر طست اولی حاجت
 دوم بر راستی سیم گفتار ان خود را بی زیاد و نقصان شمار و او از شش صله ششم گفتار در عید بسکوان عبادت محبوب
 است در هر سال یکبار باید بکند چهارم روزه نزدیک به در دور روزهای دیگر که لازم است بگرد که شخصی که معذور باشد
 پنج روزه دادن عیسی و هم گفته از آنچه از زمین دید و از حیوان و مرثی حاصل کرد و باید که جهت منهای بار تعالی داد و
 خدای تعالی در دعا طلب کردن روزی و ایت نیرا که روزی فسر در ارا امر و خواستن و انباشد بکافحت کرد و غم
 روزی فسر در ارا تخویریم و سبب باید که ما از گناهان مردم هر کذیم ناسخ تعالی سبب بار افکوند و لازم است در وقت گفتار
 یعنی اقرار نمودن عاصی گناه کار رحیمان گناه خود نزد باوری امر شش و حضور باوری جرایم مخفی و آشکار آورد که فلان
 یکان گناهان پسند او بنان خود بگردید چه که در باوری جانشین عیسی و بر بخاری خداست و ایضا باید که مرد و جنک زن
 که در روز نهم بکند شویز یا در ایست سعادتمند آنانند که کسی و تنگی پنهانی حق دانند مسخر عزیز خود را در عبادت

کتاب دوم

دریانت که دانش و در بندگی فرزند خدای تعالی بظنی نه است به باشد و مگر گفته از مستحق خیر است کسی که محتاج باشد در
 نبی که باشد اما رعایت به کیش خود خود را می است و لب است چهارده جز است به منت جهانی و منت روحانی و منت
 جهانی اینست اول سیر کردن که سنگان و دویم سیراب کردن تشنگان سیم پوشیدن برهنگان چهارم جای دادن
 امیران پنجم پرسیدن بایران و تقبی دادن بیداران ششم رسانیدن اسیران هفتم دفن نمودن مردهگان آنگاه از حال
 روحانی اول علم امر سخن بر جا بمان دویم معصیت دادن بخواران سیم آسایش دادن بملکینان چهارم معرفت
 کردن کتایب کاران و خصمت حاصل با آن پنجم تشبیه کردن بملکینان در آن روز که این ششم تحمل نمودن آزار اربابان و سب
 راز از مردمان هفتم دعای بسبک کردن در حق زندگان و مردهگان و در بار پنجم تحمل آزاری که که خوش حال صانع کندگان
 از آنجا که فرزند آن خدا خوانده فرزند منده تصور کند که من از پدرم بکشیدم و فرزند و رسالتی از آنجا آمده ام بکنید
 کین آمده ام بشمار است بگریه تا آنکه آسمان زمین بران شود بکنید بماند او بر زمین بپوشد و بپوشد بپوشد و بپوشد
 گفته شده است دست خویش را بخت کرد و درین خردیش با بعضی نما کنین بن بید بگریه برای خود را دوست بدارید و از
 آنگاه که بر شما من بکنید بگریه و آنگاه که شمار آمده بود می نماید احسان کنید احسان بکنید از بر شما که نفس می بندد و عا
 کند تا پدر خود را که در آسمانست فرزند آن باشد بگریه تا آفتاب خود را بر زمین و بیگانگان مغان بکنید و اربابان خود را بر جادوان
 و غلمان بکنید و در آب سجده کنید و در شاگردان هیچ نزد وی آمده گفته که در حکومت آسمان بگریه کنید پس منظر را بر نزد
 خود طلب نود و میان آنها شش بر نای داشت و فرمود بدرسید که بشاید بگریه یا از اسب که بر زمین کردید و در آن ارضان بگریه
 داخل حکومت خوابید شد پس از که ما خدایم که در روز واقعه از آن بگریه تا آسمان بر زمین است و هر که بگریه تا آسمان
 قبول نماید مرا قبولی نموده است و در باب پنجم از این روایت که در کوهی است بر این بگریه تا آسمان که آنگاه که آنگاه که آنگاه که
 خدای آسمان در سائل گفت یکدیگر بر باشد چون متولد شود و عینی جواب از سخن گویا که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که
 در حکومت خدا نخواستند و آنچه از آن بگریه تا آسمان و عینی است آنچه از آن بگریه تا آسمان که آنگاه که آنگاه که آنگاه که
 بیاید و در باب پنجم از این روایت که در کوهی است بر این بگریه تا آسمان که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که
 راهی مرا خوب گفتی و حال آنکه بنگش خوب است بر یکی و آن در آن است که اگر اراده از می که در آن است کردی خدایان را نگاه و
 گفت که ام خدایان گفتی که در آن بگریه تا آسمان که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که
 در آن پس از آن بگریه تا آسمان که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که
 آن در آن که کامل کردی برود که بسیار است و فرموده است که در آن بگریه تا آسمان که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که
 اینک ترا شنید اند و بگریه تا آسمان که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که
 در نهایت شوازی در آن بگریه تا آسمان که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که
 شدن و در آن بگریه تا آسمان که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که
 گفته ای که شما در آن بگریه تا آسمان که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که
 که چنین و نیز در این احکام اینست و دویم آنست که در آن بگریه تا آسمان که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که
 و در باب هفتم و سیم تحمل نمودن آزاری که که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که آنگاه که

فروع است

حرف الباء

(۳۷۷)

گرمی نشسته اند هر چه شما را از گند فزاید فراموشی و بکار برید لیکن چون اعمال آنها عمل نماید از آن سو که میگویند و نیکند زیرا که
 برای کران بر می رسند و برشانهای خلق میکند از این یک انگشت از انگشتان خود آنها را حرکت نمیدهند و تمامی اعمال خود را
 بجهت آنکه منظور نظر خلق گردند بجای آورند و دانشهای باطن خود از آنکه میمانند دوست میدهند و در ضعیفای باطنی باطنی با
 و در جمیع سده در راه او را باز آید و اینست که از زبانهای خلق بر می بیفتد و خوانده شوند و هسته که خوشی را بخندند که دست فرود آید
 لیکن ای نویسنده گان فریسیان یا کار زینتی ای عالمان عقل و ریاضت که در حال شما از آن سو که در ای حکومت آسمان بر آید و
 خلق می رسند و چنانچه خود را اهل فیه و نه روندگان از این دخول میدید و ای بر حال شما ای نویسنده گان فریسیان یا شمار از آن سو که
 خواندنی نیستی شمای بوه زمان را باطل میکنند و طول نماز را بجهت و پوشش بکارید بنابر این شایسته ترین خدا باها را خواهید یافت و ای
 بر حال شما ای نویسنده گان فریسیان یا کار از آن سو که بجهت بر زبان آید که شخص را در طریق خود و اهل نماید میگردید و چون اهل بود و بر زبان
 هست ترا خود این انجمن سازید و ای بر حال شما ای نویسنده گان فریسیان در بر این که بجهت بجهت صافی اخصاف بکار میرید و شتر را
 فرو میسپرد و چون کورائی کج کاری نمایند که از بیرون نیاید میسازید و از داخل عملی از استخوانهای مردم گان و نجاسات عقرب است نماز خود را
 بروم عادل میسازید و از رویا و گناه در راه حق میسازید و اگر گوید که انگشت اسرار بر سر خود میسازید و اگر گوید که انگشت اسرار بر سر
 از زبان عیسی محمد زبان نقل کرده اند تحت جبری دیگر یونانی و دیگر کسی بیانی دیگر فرموده این شاه را این گفته و در این نیز فرموده
 و فارسی نیز چند سال قبل از این در بندر مکنه نموده اند و کشته شدند و از آنجا که در میان آنکه از احوال جواریون در سیبوع
 طقت عیسی و اختلاف عیسویان بر بنابر مرفت و اثر علمای زمان پوشیده و پنهان خواهد بود و از زمان اسلام پیروان
 حضرت خیر الانام در کتاب هفت فرجام خود اعلام نموده اند که بعد از مسعود عیسی نهمان فستق و جواریون را گرفته اند و از آنجا
 پستمال نمودند و پادشاه روم که در آن زمان اهل شام نیز مطلع او بودند از علم و تعذیب بود خبر یافتند که گمان متعجب و مستاده خواهد بود
 از چنانکه تحت الم نجات داده و از اوضاع فت عیسوی سرطاستخدام بمانی آورده و بعد از آنکه ایندستمال در ممالک روح آتیه گردیدند
 عیسی جواریون فستق نموده بود که بعد از من که حیدر بن شهاب خواهد رسید و شما در آنجا دل کنید که هر یک از شما را عید بقر و شاد گردید
 آنکه هر یک از شما با طرف عالم رفته خلق را بسوی حق تعالی دعوت نماید بنابر فرموده آنحضرت او غیر پروردگار نیست و آنست
 و جواریون تا اول نموده و هر یک خلقی عالم شسته اند از استعمال جواریون همچون الهی که در عیسی و خلق عیسی بود و بر حسب فرموده آنحضرت
 عمل نموده و هر کس را بود و از آن پس ایسا و مغرب و غروب و ایسا و در شب و تیر زان و افریقتیه و شمس را از دست او میسوزد و بر شام
 بارش بکار و تقویب و عیسی بر فرستاده او تا خلق را بین تو ببرد دعوت کند از شمس بر بیت الهی پس تو را نموده و عیسی و فرمانروایان
 آن کید را مال داشته اند و از آنکه مال بخت عیسی در آنم در دست آنها را داشته و دست شما و کسان است عیسی میسوزد و عیسی
 بودند و پیروان عیسی بر شام و عیسی میسوزد و بعد از دست در راه و شمس جردن ایندست از راه وادی صفاست و بدست و فریاد عیسی
 گواه و برینسان است عیسی را است عیسی صفاست و در بیابان است پس بعد از دست تمام آید و قدری زمین است و در میان است
 اختلاف افاد و قورانی تا نیک بآفتاب آید و در ماری که عیسی بر شمس و متفرق شده در آنکه که بدست آید
 در راه از آنجا که عیسی میسوزد در آنجا که عیسی در راه است و در راه است و در راه است و در راه است و در راه است
 مشاهده کرده که گوید که در آنجا که عیسی میسوزد در آنجا که عیسی در راه است و در راه است و در راه است و در راه است
 و مجازات و حرکات و سیاحت آنحضرت از جمع نموده اند و چنانچه در دست بر می آید از آنجا که عیسی میسوزد و در راه است

و در آنجا که عیسی میسوزد
 در آنجا که عیسی میسوزد
 در آنجا که عیسی میسوزد

مختصر دوم

سوف جویم شد و چنانچه اخیل مثنی و اخیل بر خا و اخیل بر قس و اخیل بر قس گویند و نویسد صفت اخیل مثنی چنین باشد چنانکه
 کجی و میانیکه در کتب کلام اختلاف است صحت اصل اخیل از میان قس باشد و بعد از آن این کتاب اسماحه و نام اخیل را بر آن
 باشد چنانچه کتاب توریه در قرآت تحت الفرض صایح شده بود و بعد برچ فرود آورد آن را در حسیح نمود و در وی حضرت عزیز
 میان آورده در جمع بود و تخلیه شده و بار شد و نیز ثناید که در زمان حضرت خاتم الانبیا بود چون نصاری با رسول خدا صدمه در روزه
 و حاد کردند و کجاج نمودند و بار نگذید حضرت عیسی نصاری کتاب اخیل را تحریف و در کلمات آن تحریف کرده باشند چنانچه
 در اخیل بر قس در باب ششم چون عبارت آورده که هر کس بجهت من و جهت اخیل نفس خود را تلف نماید بجات خواهد یافت نیز در باب
 سیزدهم این کتاب گفته که گفت با کلام اخیل در تمام جای خود در دست و چنانچه بیایم دیگر کلام اخیل برده شده و آن کلمات میگویند
 کتاب اخیل در ای کتاب است که در آن تون جمع نموده اند در جواب یکی از آن فرقه گفته که این کلام از حد و در صفت اول آن که بر حجاب
 خانه و انار است با شبها خانه خود را در کمال و نیز در نزد خدیجه نصاری بطریق علم الفین در این الفین گفته که کتاب اخیل من است و که
 غیر این بودی بر ما معلوم شدی و باید از همین بجز این از ایشان ببارسیدی و اگر در پیش عیسی طوائف میروی بنویسی بستی از حسی
 از ایشان که اهل خند بودی چنانکه اهل اسلام بر این فاکند که از رسول خدا روایت که همه جماعت بنهادند و فرقه شده بودی از ایشان
 نامی و باقی فاکند پس ای کتاب اخیل نزد فرقه تا چه پیدا شده می حالی آنکه خبر از این اخیل که پس با هر دو است اخیل و فریت می که
 گویند که کلمات حدیسی است صحت اخیل در کلمات خود بر تون ماسته و کلام با کلام بجهت و احوال یعنی نماند که قوم صحت کرده انبوه فرقه
 باشکوه اند و در اگر سوره عالم سکونت باشد و در کشور این در روزه و مهر و شام و سوره و در مغرب و خیر بر روم و کلام دم ای
 بیارند و در کربستان در قس و همه و چهار و نون و اندلس و فراتیس و قزم و دنیکی و در بعضی جا و بنگانه و دکن و بجز است کمال اعتبار
 و در تحصیل مسائل و توسیح کلمات و نظیر امور دنیا و غیر ذل و تعمیر کار و در تریب لشکر و کتب صفت معتدل و اهل بزرگاری و در حسی از ایشان
 تحت مراتب عرفان و دقیق مطالب ایشان و تحصیل کمال و تکمیل احوال بر سایر طوائف سبقت از در تمام با طوائف مختلفه نصاری
 نروند و در کتب هند و کستان و مصر و شام و روم و سایر بلاد و در علوم طریق و احوال ایشان مجزوه و باقی از ایشان و در فقه و فقه و کلام
 و در سوره که اسالی و ادواتی و از اول و افاضل و رجال و نسوان خود و کلام ایشان بود اگر خیرم بجز در تفصیل احوال ایشان
 بنام جدول خواهد بجا می کشد انشاء الله تعالی در معارف خود و در احوال سده فرقه ایشان که کور خواهد شد و کلامی است که در کلام
 نام که معنی است در حرف می بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی و کلامی است که با معانی اتحالی و سکون بین می بجا است
 بلادین در راه و مجاز و فرقه شده از اقیم دویم و در پیش اگر کم گویند دوسه هزار باب خانه دارد و اگر میرودت با ابله مع الیاء و الیاء
 مع الیاء و نام منقوله بندر است از بنا در شام و در رست بجهت تمام کار در احوال و اقیم و اهر قس و اسح قریب که بنابر خانه بر او است
 فرای خوب مواضع در خوب منافع است اما خانه که با بسیار دارد در پیش اکثر شایع می میرد و بعد از آن بندر در خانه
 خیره بر قس اتفاق افتاده و در جوار مشرفان و مشرفان و مشرفان از روزه و سوره و در پیش کلامی که در احوال و در احوال
 خاکش خرم و حاصل غیر است و کلامی است که با ابله مع الیاء و قس و سکون قاف و این است بجهت مطاف از بلاد و در احوال
 چند روز در پیش فرقه و قس اگر از کار و در خانه و در پیش کلامی که با ابله مع الیاء و قس و سکون قاف و این است بجهت
 در پیش کلامی که با ابله مع الیاء و قس و سکون قاف و این است بجهت مطاف از بلاد و در احوال
 بسیار بر خاسته بنویس و در احوال و در پیش کلامی که با ابله مع الیاء و قس و سکون قاف و این است بجهت مطاف از بلاد و در احوال

کتاب اخیل در ای کتاب است که در آن تون جمع نموده اند در جواب یکی از آن فرقه گفته که این کلام از حد و در صفت اول آن که بر حجاب خانه و انار است با شبها خانه خود را در کمال و نیز در نزد خدیجه نصاری بطریق علم الفین در این الفین گفته که کتاب اخیل من است و که غیر این بودی بر ما معلوم شدی و باید از همین بجز این از ایشان ببارسیدی و اگر در پیش عیسی طوائف میروی بنویسی بستی از حسی از ایشان که اهل خند بودی چنانکه اهل اسلام بر این فاکند که از رسول خدا روایت که همه جماعت بنهادند و فرقه شده بودی از ایشان نامی و باقی فاکند پس ای کتاب اخیل نزد فرقه تا چه پیدا شده می حالی آنکه خبر از این اخیل که پس با هر دو است اخیل و فریت می که گویند که کلمات حدیسی است صحت اخیل در کلمات خود بر تون ماسته و کلام با کلام بجهت و احوال یعنی نماند که قوم صحت کرده انبوه فرقه باشکوه اند و در اگر سوره عالم سکونت باشد و در کشور این در روزه و مهر و شام و سوره و در مغرب و خیر بر روم و کلام دم ای بیارند و در کربستان در قس و همه و چهار و نون و اندلس و فراتیس و قزم و دنیکی و در بعضی جا و بنگانه و دکن و بجز است کمال اعتبار و در تحصیل مسائل و توسیح کلمات و نظیر امور دنیا و غیر ذل و تعمیر کار و در تریب لشکر و کتب صفت معتدل و اهل بزرگاری و در حسی از ایشان تحت مراتب عرفان و دقیق مطالب ایشان و تحصیل کمال و تکمیل احوال بر سایر طوائف سبقت از در تمام با طوائف مختلفه نصاری نروند و در کتب هند و کستان و مصر و شام و روم و سایر بلاد و در علوم طریق و احوال ایشان مجزوه و باقی از ایشان و در فقه و فقه و کلام و در سوره که اسالی و ادواتی و از اول و افاضل و رجال و نسوان خود و کلام ایشان بود اگر خیرم بجز در تفصیل احوال ایشان بنام جدول خواهد بجا می کشد انشاء الله تعالی در معارف خود و در احوال سده فرقه ایشان که کور خواهد شد و کلامی است که در کلام نام که معنی است در حرف می بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی و کلامی است که با معانی اتحالی و سکون بین می بجا است بلادین در راه و مجاز و فرقه شده از اقیم دویم و در پیش اگر کم گویند دوسه هزار باب خانه دارد و اگر میرودت با ابله مع الیاء و الیاء مع الیاء و نام منقوله بندر است از بنا در شام و در رست بجهت تمام کار در احوال و اقیم و اهر قس و اسح قریب که بنابر خانه بر او است فرای خوب مواضع در خوب منافع است اما خانه که با بسیار دارد در پیش اکثر شایع می میرد و بعد از آن بندر در خانه خیره بر قس اتفاق افتاده و در جوار مشرفان و مشرفان و مشرفان از روزه و سوره و در پیش کلامی که در احوال و در احوال خاکش خرم و حاصل غیر است و کلامی است که با ابله مع الیاء و قس و سکون قاف و این است بجهت مطاف از بلاد و در احوال چند روز در پیش فرقه و قس اگر از کار و در خانه و در پیش کلامی که با ابله مع الیاء و قس و سکون قاف و این است بجهت در پیش کلامی که با ابله مع الیاء و قس و سکون قاف و این است بجهت مطاف از بلاد و در احوال بسیار بر خاسته بنویس و در احوال و در پیش کلامی که با ابله مع الیاء و قس و سکون قاف و این است بجهت مطاف از بلاد و در احوال

حرف الباء

ذکریا رحمة الله علیه الیاء مع الالف سکون اوهنم جمع سحر وفتح ميم ووزن مع الدال لانی است بحت الیاء خرمای
 دقلی است خرم بستان قریب بولایت بزوار بوشمارکش باز کاره این از قافیات خوشگوار و خوش بگوشید اما میاندو خالی از شکر است
 نباشند سایر احوالات نماید باز آند نیز در است اگر سلطان الیاء مع الیاء سکون لام و قاف مع الالف سکون لانی
 بده است بجهت مترون از بلاد مغان و قوی از گنبد راه تاجان صاحب بگره که برین تاجان از کف شیر و است از اقصای قمر و بوش
 باین بگری است غیر الدین شاعر که معاصر خانی بوده از آنجا غیر بنوده ذکر بیضا ناید است نکند و یکی است شمرته فراز
 فارس و در یک منزلی شیراز و است مغرب آن واقع و اکثره فراج آنجا و است بهوش اندک بگری باین و اش فراوان بعضی از
 قافیات و بعضی از... در مرتب پنج باره قسیه معموره در اوست مع واقع غریب مضامین اوست از جواب بجز اند پار بگوشید بچی
 بیضا شهور در نواز داند و گور است قدوم بستان بحدی است... دان و کشتن بجز بیار بوش نام سازگار است بکس
 میار است ایام کمال و اهل حال از آنحال فراوان برده است از شعر همین این منقول حلاج و قاضی ابوالقاسم صاحب غیر از آنجا
 طور که در اندر نام آنجا را کرده و به و مردش مشاهده کردید و یکی شینی غریب جلی شمرته ذکر شمس بالغ کوینه دار الملکات
 خاست از اقصای قمر و شهری خوش آب و هواست مین بالغ لغت ترکست قد تواریخ سلطنت که اشد خردگاران است به با و چوین
 اهدات کرده در نام دیده و مردش تر مشاهده کردیده است ذکر لغت الفقیه از اقصای قمر و دوم هرایش کرد و از بلاد این است
 بجای عربی زبده غریب کوینه زبده نا و ن... در بلاد این تاجار است و مواضع غریب فراخ مر غریب از و اشد از این بچرین
 را از دیده و کرسات نام نماید است از قد و در اکثر بلاد این دوران و هند و کستان دیوم بگوشید از این چمن این
 از کستان از شکر ترک بن باغ بن فروع باشند که صاحبیه است شیمی غریب و غیر غریبند و در میان ایشان غنی ایشان
 و ارامی زیاده مکان جوده غیر کوینه باین قریب بسیار معاشرت بجا است... از... در... صاحب معرفتا اعیانه مین...
 ذکر سر اعم آیات چند قریب است از فارس و عراق کرمان و بیستره و بایران قریب است... در... و... و... و... و...
 و خلقی شکر از گویان... شکر و قریب از کسان در در غربت... است... و... و... و... و... و... و...
 حد زین جوار و وضع و جویبار به شمس و ابع اقبس و غیره و خوش برده و خاکش بسیار است و جویبار است... و... و... و...
 خرابی میرساند مردش بگوشی غریب و اکثر شربانند و خالی از مردومی باشند حاجی میان شاعر صاحب غریب... و... و...
 کرده ذکر سلطان ابوالیاء مع الیاء سکون لام و فتح قین مجر و در مع الالف سکون الیاء است از او غرور و این که...
 دوم و بلاد است را تم دیده در میان حرف بار فارس و بسند نماید از اقصای قمر و در حرف اول ابی فارسی باشد سایر در...
 شده از قبلی آرزو ذکر میکند و گرا پانی است قصد است شمرته و محلی است... میسند از اقصای قمر و در میان...
 جاه و خلق و نواز است سلطان بعد از آن تمام الدین صاحب بحدی است که از آنجا آمده در زمان مسلمان محمد بحدی
 نموده بر اقصای قمر از بزر و دور و در آنجا وقف کرده و می در... شستن و جز در... و... و... و... و... و...
 ذکر میاوه بفتح با و تاج مع الالف فتح و اود سکون اناه بزر و دست بزرگ... و... و... و... و... و...
 بجز حسن در آنجا نموده است ساکنان ابدال اکثر قریب پرست و قیاسانی اندر... در... و... و... و... و...
 و کسر که منقوله سکون با و فتح یار ثانی سکون... و کاف عربی کوینه پیسته نام اولی از... است... و... و...
 قبل از این فراخ نموده آنجا رساننده تمام خود مرسوم خود التوق... و... و... و... و... و... و...

ذکریا رحمة الله علیه الیاء مع الالف سکون اوهنم جمع سحر وفتح ميم ووزن مع الدال لانی است بحت الیاء خرمای

قافیات و بعضی از... در مرتب پنج باره قسیه معموره در اوست مع واقع غریب مضامین اوست از جواب بجز اند پار بگوشید بچی

بیضا شهور در نواز داند و گور است قدوم بستان بحدی است... دان و کشتن بجز بیار بوش نام سازگار است بکس

میار است ایام کمال و اهل حال از آنحال فراوان برده است از شعر همین این منقول حلاج و قاضی ابوالقاسم صاحب غیر از آنجا

طور که در اندر نام آنجا را کرده و به و مردش مشاهده کردید و یکی شینی غریب جلی شمرته ذکر شمس بالغ کوینه دار الملکات

خاست از اقصای قمر و شهری خوش آب و هواست مین بالغ لغت ترکست قد تواریخ سلطنت که اشد خردگاران است به با و چوین

حرف الیاء الفارسی

نمودند و پنجم تا دهم افغنی غنیمت که در شرف امام حسین علیه السلام از آن تگدلی کردن تجویز فرموده و چنانچه شاعری گفته است
جنس گفته که گزرا که غنیمت درانی قهقهه گفت تا دل کن سرخ شوم خرام خیر از ایام و امیر انوار محمد است و رباعی
کانت شمس الدین سهری بر این مطلب شاه مظهر است (رباعی) هر که من از سینه طربانک شوم شاید نیز خند
افغانک شوم با سحر سخنان سینه خورم در سینه آن شمس که چرخ سبز در خاک شوم گفته روزه کسیر گفت آری
روزی که شمس دیدم تغییر نداد و حد شمس فراموش کردم که نماز گذاری گفت حق است او را که اشتد ام و دیگر رسیدیم
مسدود وقت بود که ام غنیمت فرموده گفت بعد از من این بجم مرادی که تم غزب و اجم دادی باور رسیدم که چگونه از آن گس این مسدود
بیار رسید جواب او پیش از آنکه غنی بن ایطالاب را با سعادت آبی ساعد و آنحضرت را شربت شهادت چنانچه طبع و بعد از آن
و هر که آنحضرت بود از آنحضرت آقا محسن یعنی منبوه و سینه بیکران میرسانید و طالبان را سیراب میکرد و از آنحضرت چنانچه
شهادت شمس شده و چندین سال مراده این مسدود از آن جاری گردیده و دست این طریق بهار رسید و نفس قبضه باز نمیکرد
و انجم گوید که غرض از این تحریر آنست که ارباب انصاف بدانند که در عالم میان طوایف نبی آدم و ما حجاب اینگونه حجاب بسیار
باشند و در گوشت و روشن برآمده و صورت ایشان مشکل شده و از این میان آن سخنان پیشان خود را بر کلمات عارفانه
با دست میخند و خود را از کار برین و احاطه اسم اهل حقین شمارند و بیچاره را حقیقت از زبان آگاه میزند و بصیرت بیال مردان
خداوند از اندیشگان ما از هر صوفیه شمارند و از عارفان با عدلند از خداوند با مردان حق خداوندند و در حدوت نمائید و میماند
حق و باطل تمیز نمید و خوب زشته و افق گفته مرشد فاسم خان با جبار از اظهار بود آن سستی خدا را از آن حق گوین
ما نیز قبول میفرمودی سلطان صاحب ولایت مطلقه گفتی و این حق این غرض را شنیدی چیست آنچه بر شد آنچه بر کرد
لی هر پیشان بخت و برود صلی الله علی محمد و آله الطاهرین ذکر نجاب چون آنکت در میان این
و این شده و لهذا آثار نجاب گفته اند هوبه مشهور گویند و سندان نجیب است بر او است و از آنکه در آن
شرق بحال کشید و کی محفل و از سمت مغرب ولایت سند و نماز از جانب شمال با راضی و بل و جبال از آن نوزده است نجاب در آن
دلی و شگفت بر بلاد قدسید و در این خطبه و کلمات انکشاف و نوای حبیب نزه و مواضع معنوی و فزونی است از آنچه در پیش
خرم و بگری بایل و پیش از چاه و معتدل از آنکه جرات بلاد نجاب از سایر دیار کشور سند و سندان نماز و در حجاب بر در حجاب
مرد شمس با تازند را فم گوید که کرات آنک را کرده و در مشایخ و نوزده است چندان آن ولایت معرود و آباد است که از کرات آن
بود شمس با یکدیگر اتصال دارد اگر چه در موسم زمستان برف در آن کان نیارد اما تا لی این نیز نباشد اغلب مرد شمس ضعیف
در کبر مندوان و دیگر سندانند و در کشید اما قیام ذکر با بیت نیز از باب نایز مشیو باشد بعضی از بلاد آنجا هرگز معرود و کرات
و بعضی دیگر معرود خواهد شد ذکر سخنان فتح پاد و سکون بین خانه معرود سکون فنون بلوکی از کلمات آنکه قرائی این در آن
هر خزر واقع شده است آب برای آن ناچیز چندان مدراج نیست ابر شمس فراوان از سخنان حاصل شده است و شایب موجب نظر اند
آنجا ظهور کرده و بسبب تقوی مشهور در کتب قوم مسدود است که معرود و سندان شمس معرود و معرود و معرود و معرود است و اما
مواد را اشعاع دارد و ذات انسان را خداست و خود را خدایند و خدا در این است که او میرا جسته است و
از آن چاره نیست بر این موجب چون معرود را از برد اخراجی بن او بصورت تباری بنیانی ظهور آن بنا بر این است
کرد و یا نصیب انسان شود آنگاه حکومت انسانی در آید این معرود را علی است و از این معرود نشود و در آنجا

چهار

پنج

فصل دوم

(۱۷۲) خواستار جدای و فراه نسیانی و فانی بود و خشن با همه جزده غیثا الفاک را از عناصر بیرون اندک بود
اولی قطع خاکست و نیز کفنا که شخصی در مقام تجسس باشد و او را حدیثی ازین دست نزد نباشد و در اصل و یابرس تقبل کند چنین
کس را حد کرده و بند بر سر تنی کرده و بر تخته عالی برسد و حدت قوت در او پیدا شود که هر چه خواهد بگذرد اگر زن کرد و عاتی
بزند و نیکو اطوار بندیده که در او باشد این کرد و او این کسی را گویند که در دین فطری نماید تا قتل نماید چندین مرتبه
ذات مزاج گوید و آن چهار است از روح انسانی محمود که با کسی خود نشتاخته بنده است چون خود را شناخت خداست و
کلمات اشراق **لا اله الا الله محمد رسول الله** که حسین این علی در شایسته موسی بود و نیز فسر عربی چون
در آن نشاء موسی فرعون را باب غرق کرد و در این نشاء موسی حسین شد و فسر عربی نیز پس از آیه شد اما
و بودی عدم فرستاد و نیز گفته که در نزد سابق ترک قربان شایسته بود که شمیر کجاست و شد و اکنون کجاست
خبر کرد صاحبان این چهار در ایران و سایر بلاد ان هر کس است در دیوشان و مسلمانان بنامند همین از ایشان را دیده و صحبت
نموده اند چنانکه مصطفی نبی که از مرده بروی انقادار و رفته در مجلس زندان خبری نیست که نیست و که گونه فهم ما در این الی
و قیاس نون و مسکون را در حدیث است که گشاد از بلاد کن و شهر و ترک و ایران و سرگستان از اقلیم دوم بود و بیشتر گرم و کله است
اعلی بندگان و طبعی مسلمانند که هر چه اقامت آنها نماید و اما قریب آنها رسیده است چنانچه اصل این بتوسط چهار سواری
در آنجا جمع شده بود و چندین را اجناسی نامدار مثل دوله ام و هر کس و مسند و کنفرانس و شیوا با هم اتفاق کرده بودند که با قنای
مخاربه نمایند عاقبت میان ایشان بصلح انجامید و در این ایام استماع افتاده که شهر بود سخن او را و طبعی کرد و پذیرفته
بعضی از او مسکون را در کبر نون و فتح با و مسکون قاشهری و گشت است از بلاد بخارا کشیده مردمی بنده آن و چه
مسلمانان و در میان اینها پوریز در سرزمین قیام آباد و قریب و اطرافش جمیع آسیا برایش با ندرت از بلاد بخارا است و که
سیکان بالاینج اباد کلاف مع الله که مسکون نون محسب است بگشتاب معقول از ناطق جرقه از تاریخ اصفهان درین
هموار اتفاق افتاده را اطرافش گشاده است قریب هزار باب خانه است و چندین ترز و مضافات است این شهر و در
در پیشتر شهری بنامند که در بی اوبند کوه خوب است را بخارا زنده و با نظایر نزد کمر مشاهده شده و بعضی از ایشان قابل
ترتیب باشند و که پیوسته است نیکو دوست او بدو استقامت و در طرف دیگر شمس راجعت سمت شرق آنجا زمین
و خوبش زمین بخارا است بعضی با اعتقاد که پنجه یا چهار است شمس که بر بخارا خطبه و در این قسید و قصبات مسمومه و نواهی
شهره قریب از قمر اول است معادن غنیمت در آن است که زمینها در بعضی آدم خوارند و از آنکه است
قریب طبقات مرغوب فراغت از ابد صورتها شان مانند شکل او که بعضی اسیر و جمیع از تمام حسن بهره و زنده و ادملک
آنجا از بروزین مساده نام دارد و در خوره خویش شرف تمام است و مضافات یا بخارا است زخم ایشان بجده گات است که
آنجا از راه طاعت نموده اند و آن را بخارا نامند و غریب از کار است کینه بران نمونه آنان بنای است در استان بخار
از شمس در تمام تر شمس در خایت است تمام رسانید اند چهار فرسخ دور آن که خور خردین از زمین او میرانند و طبع
آن کجاست باشد و دوازده مسند درجه دارد و طریق قمری از خوره این مسده و در بالای آن در کجاست بود است در آنجا
از پیش چهار مدنت یکطرفش معدن با قوت طرفی است شمس در آنجا و شمس معدن تیره است یکطرفش خاکی است
شیر باران باره قانون نسبت که چون با قوت بر تبه و موه و ای بر مد کمال با قوتی در آن مجرد باشند آن قوت اوان بخارا

باید

باید
مکان
باید

حرف پار فارسی

(184)

خود را خدا گویند و طریق پرستش و بندگی او را برینند و آن پادشاه و پسرش را ملوک و پادشاهان را ملوک و پسران را ملوک خوانند
 صد و نود و نهمین باب در بیان پروردگاری و جوارحه در طریق پرستش و بندگی او و نیز در اصل معانی اخبار نام و داده است در دست نوشت
 و در این باب و پیش از آنکه در این باب در امر مذکور در اصل کند از خود می آید که گویند که این نیز در اصل هر چیزی در دنیا
 اگر بر آنند باز فایده است انسان با معنی فایده که از آن گوی حاصل کرده و آن که در این است و داده در هر سخن گفته اند غیر
 و نور و خفته تا اولی کنند اول اخبار بیان یا برتر و نمایند و ایشان را فراموش ننهند اما باید که یک قرآن در بیان تسلیم کرده
 و خاندگی مسرور باشند و در هنگام بیرون آمدن از غیری بر هم نیکنش و آرد خاندگی با دست نماند و اگر شیطان در دنیا
 پیش از آنکه ترکیب کرده و شیطان در گفته شریعت عظیم و بده است از قدیم از انیم سیم و جوانی که در و پیش جوی از آن در دنیا
 از جاه اشهر در زمین جوار واقع و اهر آتش و وسیع قریب بی هزار باب غایب در اوست و از آنجای دلگشا و برکت رحمت فراوان است
 اوست خانه های آنجا یکی دو طبقه و در طبقه و از آنجا است باغات خوب میوه های که میوه اش مرغوب است خوب است غلاتش فراوان
 بسیار میوه ای از این بنای ممتاز و ارزانت که با در عالم منزه است زیرا که قهر نماند بر هیچ میوه در نماند و از سیاه جان بر نشین
 است ممکن طریقی تمام مختلفه از ترک و با یک و ایشان بنده و آن که شکر بنده و آن بعد سلطان و مقدر قوم آقا است
 و قریب صد هزار باب غایب است اما در اوست در موسم تابستان برایش در غایت حرارت و هنگام زمستان در آن حالت
 است مجموع آن انکار و خرم و مانند باغ آرام است و اقم در کمال در آنجا بود و در نماند بگردن مشاهده فرود و صاحبان است
 و حالت در آن علم و معرفت در آن اول است بده و بجهت ایشان رسید که اگر یکی ایشان که کور شود مغلوب بعضی از آنجا
 دیگر یکفراده ام میساید و اگر رسید نظام شاه سیدی کاوه و عارفی با استیفاء بود و فضایل انسانی و جوارحه
 انسانی در آن است در علوم غریبه و فنون عجیب بکار خود در نماند و اگر در ارواح و کیمیا و طلسمات فرید زان بود و سیاحت در آنجا
 و با اشخاص مختلفه بر سر بود و با بر فرقه طریقه بهیشت پرده آخر الامم طریق نماند و در آنجا در آنجا است پیش گرفته و بعضی از آنجا
 و مجاهد و شش نورانی پذیرفته جوارحه طریق نماند و از آنجا در آنجا است و در آنجا در آنجا است و در آنجا در آنجا است
 روزی خبر عرض نمود که هیچ شمیری صامت و خاموش نبود و این در زمانی بی صامت و رسول در آنجا در آنجا است
 سکوت فرج بودی مراتب عرفان و تکالیف معلوم شدی و حقیقت حق باطل و معرفت مبدء و معاد و معاشش متورماندی بر صفا
 شمرستی و طریقش تقریر و نظم انبای دلیل بر آن نموده حقیقت حق را ثابت کرده اند و بقوت خلافت همان و فصاحت بیانی
 عطف خوشش بر الفافر بوده اند و جمیع علوم عقلی و نقلی بر روی سخن بر صمد و جود آمده و معرفت ذات و صفات و اسباب و احوال
 انانگی از تقریر بسیار و او سیاه حکما و عرفا ظاهر شده و اگر در آن نقل و کلام نمودی حیوان جز نماند بودی و انسان
 است ظهور نمودی استیضاح صحت و سکوت بر سخن گفته بر جود داده اند ایشان بر سخن نمانده اند این حکایت همان قلم چهارم بود
 در نماز بودند یکی از ایشان قلم نمود و دیگری گفت نماز کامل شد یعنی گفت چرا سخن گفتی چهارمی گفت که من حرف نزنم که تا
 ما نماز من باطل شود سیدنا در جواب فرمود هر شما دیده در کون فساد ظاهر شده و حیوان از ستمت قلم است و هیچ گفته و نماند
 تس و غرور از سخن گفتن مردم اگر سخن نمودی کسی قلم نمودی از این مختلفه ظهور نیافتی و هر کسی نماند و هر کسی نماند و هر کسی نماند
 او و پریان نماندند و در این فضیلت جاه عزیت نماند خستندی و قتل و عارت اسرو صلب در عالم نشدی و هرگز
 فاضل و شیخ بطور نیامدی یکی نموده دیگری مجتهد و آن ضعیف و این مشافعی نشدی یکی اخباری و دیگری اصولی و آن حکم و آن

بسیار

بسیار

بسیار

کشی و این ذایب فتنه را در میان متفرق در عالم برده نیادی این احتیاطات که اکنون منازعات از حد فتنه زدن یکی بسبب گفتار
 بخت کلام با بنجار است بشود که سخن گفتن خلاصت کرد و کسب ار و است تخت که در حضرت زردان از طرفای زردستان ظاهر شود
 محکوم و ما سرگرد که آنکه مقلودا همین است آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک شاه ایست چون بخت نظر
 کنی در این مقام محکومی خداست زیرا که این شخص محکومی ظل اریتهالی است آیه ای ان الله ینبأ بعبودکم ایما یابونکم انزل
 ذوات است آیه ما تیک الیه هیئت لکن الله وحی بر این مطلب گواه است مشهوری حق تعالی چون بسیار در حیات
 نایب خدایان پندران فی غلط کتم که نایب یا منوب کرده و پذیرای قبیح آمدن خوب فی و در باشد تا قوی صورت
 پیش او یک گشت که صورت برست دوم آنکه ما سر کرده و از جانب چنین شخصی او واسطه است میا و او حق تعالی در این
 ظل باطن ظل و با حق واسطه باشد اگر چه ظهورت امور شخص واسطه است تا ارباب حق متابعت او واسطه بر تو حق بر او افتد
 و حقیقت حق را یافته خبر آنا منکر العلم علی یا ایها شاهد محاسن حدیث منکر الی حق مولانا گواه مال
 مشهوری اولی در قدیم او شده او نمانده بلکه چه مرشد این کس نیست در حق واقع از جانب اریتهالی سخن گفته آیه
 تکلیبنا الله و انما هی الالهیة الکریمه منکر بر این مطلب شایسته دشمن و متولی الله علی الخیر و الایه
 کلشن ستم در میان حرف را بر برای حق بسیار ای پانچ اخبار و بر غیر نصارت بخش سخن آمار پوشیده و متر
 نغزاه بوده که ظاهر آنکه از آن در این اطلاق خادم اولیادین و خادم عرفای صاحب تعین بند استان و ولایت جاکی
 این اسکندر زین العابدین فتنه افرو و بار و در بسیار دیده و از استعاضان پوشیده که عرف غمگین او آلوده باشد
 دیگر بعضی از آنها با ورت نیستند و ذکر کاشش گفته لفظ کاشش در لغت ترکه سنگنه آلوده و کند همست او اند چون
 آن سرور سنگنخ واقع شده بعد از آنکه زکات از شهر است خرم و درین است حضرت تمام از اقلیم چهارم از تخم اش خوب
 در پیش مرغوب و خاکش حسن خیز و زینش طرب انیزه اشرا و جاد و در گستان و از احسن میان آنکست آلوده اند بار حضرت غا
 افر حساب برده و در آنجا پیش و طرب است تا ایتموه اگر چه راقم آفتاب زنده ایست سنگنه ی بسیار دیده و طرف آنجا را
 شنیده اند ذکر نام آمار نام طایفه است از فضل ترک که بر یافت اشقی بسیار که و همی یازده اکثر ایشان جماعت نام و دیگر اول سنت
 و جماعت ذیلی مشید نامی از راقم بود قوم آمار اگر چه در اکثر بار است اما صورت همه ایشان با این حکمت خدا و بار حق
 ولایت طایفه از تسلیم خیر است غیر از طایفه بسیار دیده و بهجت ایشان بر رسید و معاشرت خود طایفه شجاع و دلیر
 در بعضی اوصاف حمیده فی نظیر ذکر نام حکمت نام و ایند است یعنی کوبه از راقم یافته برین نوع و جمعی گفته اند که از تخم
 سام بن نوخذ و فرزند بران رفته اند که تا وقت استعجابی بر سر است یعنی خازنی این نامی از بیانی از نام غمگین و این حکمت
 بی پایان اما نسبت ایشان مانند طایفه دیگر نفس نیستند در قیام دیده و بسیار شنیده اند و در این باره در اخبار ایشان
 و زحمت کش به شنید بل از طرفت چنانا سلطت ایران و بعضی از سایر ایشان میان ایشان دیده بسبب هو او و عدم اتیان
 انسان کامل دولت ایشان طریق عدم پیورده راقم گوید که با فلسفه آنچه بسیار معاشرت کرده و با ایشان در کار بر او
 عموم ایشان اتفاق شده اند و نیز از مریض اسبابی و حق ما شمس باشد اما از آنجا یافته و طایفه بسیار بار و عرفا
 و حکما بسیار بر خو استند و جمعی کثیر از ایشان بر پیور فضایل انسانی در کمال است و نظر آید است و در کمال با مرد پروذن مانند لفظ
 نمانده در فتنه مذمب یعنی قریاست اما مجموع نام چند قصیده است در کفر است و در بعضی از آنها دیده شده است چندان

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

حرف التار

تاریخ عربی

نارند که در قلم آمد ذکر تاریخ به آنکه لغت تاریخ بعضی گویند عربی و آن با فرد از تاریخ لغت عربی و سکون دارد است معنی از ایشی باشد
 پس معنی تاریخ از آنکه کردن کاوشی است بچگونه جهات آنوقت باشد بعضی گفته اند لغت تاریخ عربی نیست بلکه خبر است از آنکه
 که در دستکام وضع تاریخ عرب هر زمان یکی از مملکتی بود با صاحب سول عرض شود که علم ما حسابی نیست که آن را ما هر روز فراموش
 چون کیفیت استعمال او را شرح داد صاحب رسول خدا را پسندادند که در زمانه روز ما سبب ما خود تاریخ گفتند که تقریب وقت حال
 است پسناد دادن آن بوضع حادثه عظمی از حوادث عالم با بجهت اول سال که همان سال حادثه واقع شده باشد که
 بعد از آن زمانه خود قلمی یا دولتی یا طوطی یا زلزله و امثال اینها چون ضبط اوغات است مگر خواهند گفتند که آن نیست تاریخ
 و آن را تاریخ گویند و آن نیز در هر فردی دیگری باشد در اتم تاریخ خدا خدایه را جهت نزدیک معرفت بیان میکنند و ذکر تاریخ حتماً باید با
 شمار سال و ماه اول جناب بشیر و اخبار است ایشان در آنده ساله شماری خوانند و پنج ساله یک مان گویند و چون سده در
 بگذرد باز حساب از سر گرفته اند و علم انسان از بسبب او تم تا مملکتی حکمیران است بهشت هزاره مشتبه شد و در آن
 بود ذکر تاریخ هندیه بدانکه هند و آن تاریخ بسیار است اما آنچه مشهور است از طاک پادشاه ایشان که سبب حال نام است
 و آن سخت ظالم و سنگدل بوده و مردان او هند و آنرا قنوج عظیم روی نموده اهل مردن ظالم بود و مرد مساکین هر روز قومی و عجب
 راحت بودی است و هیچ راحتی و نعمتی جز از قندان وجود ظالم نیست زیرا که در خدمت وجود سکر کماش عزم همس بخیر می آید
 سعادت شناس است چون خداوند که مکر از لطف عظیم خود بر بندگان با خیر رساند و وجود معصیان فی الارض باروز کار ناخیر و نابود
 کرد اند و بر جان از عباد هند و آن نوشته که از عهد او تم تا ظهور حضرت خاتم صده و چهارده کتب بمشاوره صده و چهارده سال
 بود که هر یکی عبارت از صده هزار سال است از مذبح هند و آن شطری در تومری نوشته شده و قدری دیگر در مقام خود خواهد آمد
 و ذکر تاریخ رومیه به آنکه اول روم با تاریخ بسیار است اما معتبرین آنها تاریخ عظمی که اول قیامه بود و در زمان او
 حضرت عیسی ظهور نمود و بقولی از جوسس است بقولی از قبول کردن رومیان وقت حضرت عیسی است و ذکر تاریخ
 یهودیه بدانکه تاریخ یهود از آغاز خروج می است پس سبب است از صده و ده که فرعون نامان با قوم خود و آن در اوایل چهار و اوایل
 ماه میان بوده و سخت آسایشی بدیتی در غرق فرعون و قسره بر نیان بر ایشان روی نمود و اسی برت است بسیار عظام و در عباد که
 که در خون ایشان را بر نیل نسی عرق کرده آن در آنرا از ظلم امواج قن فانی و در بساط نجات ساین قسلی الله تعالی و
 با جفقتن ذکر تاریخ عربیه در میان قوم عرب تاریخ کس و آن بوده زیرا که رسم ایشان چنان بود که هر یک از عظیم واقع
 سدی چنان ابتدای تاریخ ایشان بودی در آخر قضیه ایست برین سبب که بر این کردن چنانکه کعبه آمد و ظهور با اسی قوشن کی شد
 مترکشان تاریخ در نیم سال هجرت نزول آیه بر آنه در گذشته چون در امام خلافت عمر بر خطاب در سال هجدهم از هجرت است
 تاریخ عرب که در سال هجرت از غزه کسره بر آنکه آمده اند به آنکه در زمان حضرت رسول که تاریخ حادثه بود و بعد
 رحلت آنحضرت نیز یکی تاریخ که از سوزن زمان به تاریخ کاتب آید چنان بود که ابو جهم و ابو جهم از تاریخ عرب حکومت بر آن
 بدر آنکه عرض شود که از جانب تو این قسره ایمن آمده که تا آنکه اسی قسره بر آنکه در وقت که شعبان اینده ام سالست و اگر در آن
 من بعد وضع کنسید لایق خلافت خواهد بود پس جمله و آن تاریخ عرب بر آن تاریخ در وضع نماید یعنی از یهود که تشریف بود
 مشرف شده بودند عرض نمودند که ما را مانند این تاریخ نیست اشارت بشاید تاریخ مردم کرده عرضی جمع ایشان شد برنی شد
 تاریخ فرس نمودن تاریخ پسندید پس برای ایشان بر آن قرار گرفت که از امام حضرت رسول با تاریخ سازند او فاسد حضرت

(۱۸۵)

تعداد آن تاریخ
 از هر مملکت تاریخ
 معین که در دست
 بود از آنکه در دست
 بعضی گفته اند که

هر چه بود هماره وقت استخبار که در زمان ولادت در آن وقت در زمان رحلت و چون در ولادت استخبار
 در آن بود زیرا که سال ولادت زود بود میان چهل و دویم و چهل و سیم از سلطنت و ششم و آن در آن نام و دولت
 نیز اختلاف بود که زود بود میان شصت و نهم و شصت و دهم و هجدهم پس از آن که گردانگاه جمعی گفتند که
 شصت و نهم گرفت و بعضی وقت استخبار کردند و با طایفه گفتند که بچگونه نام ازین دو پسندید و گفتند که اگر از شصت و نهم
 و تاریخ از آنجا بدیم حسرتی اندوه بفرماید بفرموده خاطرمانند و گویند بواسطه آنکه در آن اوقات در کفر بود ایم و عرف
 شرک بود و ایم و اگر از وقت استخبار بنا بر محبت زود شویم و باعث طلال خاطرمانند و سپس جواب گفتند که از آن
 جهت منظور داریم و آنوقت تاریخ که ازیم کرد و آنوقت شوکت اسلام بوده و وقت اسلام ظهور نموده و آنرا زود است
 اگر چه شرف اسلام بوده ایم پس قوم عرب اسلام را پسندیدند و با طایفه تاریخ را از جهت استخبار نموده اند و گفتند که
 تاریخ است و اگر وقت فریاد و یا آمده و مسکن آید و بی نصابت اطلاق شود و در وقت موضع اما در کتاب تاریخ معلوم
 است و از آنکه گویا است نام دو موضع است که منیر وقت گیر و مثل است بر دو موضع بر بلاد مسوره و حسابات مشهوره
 و چنان بسیار است و جنگهای پر وقت و مدت از طرف مشرق بولایت خنق از جانب شمال در باره خندان جبال کاشغر
 و از سمت مغرب ببلک کشمیر و از جانب جنوبی ببلک کشمیر است بولایت خنق در هوش یکی کافر و دیگری است
 مخصوص در آن و منیر فریب بولایت کشمیر است و از آنکه کشمیر از جهت منزل است چون در آنجا ای راه حلقه هر دو
 بیار است که از آن در جوانان شوار است و از آن جهت از آنجا چهارم و پنجم بر روی ایلی محرم و آبش از آن دو سال کار
 خاکش رنگ نیر و زرش حسن انگریز و در آنجا در آنجا بسیار است و در شش شش بیست و پنج است متعصب بر آن است و چهار
 بخش دارند و در آنجا سینه سال می شود که بر زمین آردی مردم اندک میشد اما منیه شده و اندر آنم اگر چه داخل اندک شده و بظرف باره
 از آنجا بر جوار از آنجا سینه و همچنین از آنجا این است آید و صحبت دانسته و از آنجا محقق از ایشان معلوم است و
 عجب غریب اندک بار است که زشتی آنهاست طول تمام ظاهر بود که در آنجا مشهوره و از آنجا مشهوره
 است از آنجا بر این وجه طرش باسع و محبت جنونش گرفته و در زمین بجوار واقع است بولایت از آنجا حالات قوت و عرض
 از آنجا استومی رخ نظیر در وقت بعضی و در آنجا نیز آن که شش است نیز بخت خوبی آید بولایت که آنجا میرزا و آنجا نیز
 گفته اند که بیدار است ای حال یکی از آنکه است هم آنکه از آنجا که در آنجا بر ایام روی بخوابی آورد و در آنجا صد و هفتاد و پنج
 زبیده خاتون دختر جنون مشهور جاسی و به آنکه در آنجا عمارت قوت تصور مغرب طرح فرموده در آنجا است و آنجا
 چهارم میباید که خواب شده و در آنجا منکر بار و بگرد و بهاد است آمد در عهد انانیم با آنجا است از آنجا با میر بود آنجا
 بود و در آنوقت ابوطاهر شیرازی هم حکم فرمود که شب چهارم صفر سنه چهار صد و سی و سه هجری در آنجا عظیم شود که جمیع عمارت
 آنجا خراب شدند که در آنجا مردم در آن شب بگروه سرخاب قوه شمس ظلمه میکردند تاگاه معده و در آنجا
 شدید ظاهر گشت و جمعی نیز از این سلسله غالی عالم جاودانی در گذشت همان مجرور سنه چهار صد و سی و سه هجری طایع حقه
 آنجا ساخت بعضی گویند الا آنجا بانه جاسی حکم احداث کرده و در آنجا آنجا در آنجا کنین و آنجا در آنجا در آنجا که همان
 که زلزله شده و ظهور رسیده کرده آنجا طریق سستی هم گرفته و خوف ظاهر است آنجا که در آنجا سلطان اوستی و غلغلی آباد
 آنجا در رسیده که می عهد نزار کس عفت طاعون در گذشت به مردم معلوم است که از آنجا کسی وفات یافته است آنجا که

۲۰
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

تاریخ

از آنجا که مستجاب شده و دست چپ بر می آید ای لای که شتاب بر سال بخت با دو طاعت خلق از شمار بزرگان بر آید
 مستجاب علی الخصوص در ایصال که کردی از راه قومی بشکوه و غایت کرده و فرقه رسیده بر منزه و لو ارم آیت خدای جل
 حاصل شد بر ضرب انگریز است کس از کار زود و بعضی از زود و شوگر در و به پیش بر روی ایل و سازگار است حکومت بیانات
 مردم و سایرین چون ارم در نواحی افغانا و قندی است فراموش شیء بدب ترک زبان در قتل معاشن مانند ایل افغانان
 غوغا افند و خاندان معراج حسن فی الجمله بر فرود آمد در کتب و تاریخ مطبوع است که ایل تیریز صاحب تخت و کمر باشند و بر
 ظل در دستنی ایشان راه باید و ناسپاس و بیچاره باشند و اینجا گفته اند که چون اکسیر مردم آمدند از این فرزند وقت صحیح
 در کس با ایشان سخن گوید درشت شنود و بعد از قیام که کیفیت افزون رسیده باشد اگر کسی صد و شام و در زبان تو افع جواد
 شنود و اقم گوید که شد بر زرد اگر دیده و مشاهده کرده و اگر فراد مر و میرش فراوان و انواع مشتباتش از زبان مطبوع
 بازار معش همواره و مطومات اند بار با قیاز است قریب هزار باب خانه در اوست عیست هزار شکر در شهر و نواحی اوست محل
 برادر خان ایل شغاتی است با سون و خیره مضامین اوست در ایام دولت ملاک خان و اولاد او در تسلط بوده و ملوک ایگ
 واق فریند و قرانویلو بخارا و ارالکک نموده امرای چنگر خانی و اسمای ایگانی چندان عمارت و آثار غیر ساخته اند که شرح
 بقوم است نباید و در زمان دولت منویر با نوز ترین بلاد ایران بوده اما در بسکام اختلال دولت سلطان محمد صفوی ملوک
 ال عثمان بدان مکان لشکر کشیده چندان خرابی نمودند که بوضع نیاید در هیچ روزم سسکه اندیاز و آتشیدن و زکار خنیا
 گفته اند بمشاه طهاب بن شاه اسمعیل صفوی نسیم بوده است در تیریزی مجسم خیزی به سینی همان تیر که تیریزی به سینی
 ایضا یکی گفته است برگز شود بطبع تیریزی دوست مغز جهان و جبه تیریزی دوست آنرا که بدوستی جانور
 آن تیر غریب است تیریزی دوست و محمد مستوفی موقت گفته اند که آنرا یکت باعی مرج کرده تر باعی تیریز باشد
 کرده پس ز صفا چون این پاک باشد از رنگ خنیا گفتی که بدوستی صادق باشند ز کین چراغش کرده پیدا
 و مولانا نام تیریزی فرموده تر باعی تیریز گوشت بر چه آنجا است گوشت مغز چند از تو ایشان را پوست با
 طبع مخالفان موافق شوند برگز شود فرشته با دیوان دوست معیار را با دیوانه کلمه هر جا در آنجا بسیار است محمد مراد
 خدی زاهد و شیخ حسن بنیاری و شیخ یارستانی و در مقبره سرخاب از شعری بلاغت انساب حکیم خاقانی و غیره آیدین بیوتانی و
 فلکی شیروانی و شمس آیدین سجانی و غیره آیدین طریابی و امثال ایشان در جناب قطب الاقطاب بنی العارفین در زنده اند این
 العارف سجانی مجدوب عیشاء به انی در نسیم آیدین تر و العزیز که مرشد قهر است در مقام سید مکره آسوده اند افشا و آیدین
 شه از حال خسته مال قطب ایل حال در ضمن حرف قاف در جوابان طایفه قس که از خود گوید خیر و و عین از صحابه گرام و در که سینه
 در فتنه در زمان قهر صحرایی کثیر از ارباب فضل و حال اصحاب جد و حال از آنجا برده است اند و بر یوز فضایل انسانی و کلمات
 فصیحی و معارف سجانی آیدین است اند منور مخلص قهر و مقدر عارفان مرزا احمد چند نسیم که امیر انرا از نسیم و قهر این را به هم مجلس است
 وی لازم سرکار و بیحد شاهزاده محمد مسیح در و مرید در بار خدی تعلی شاه است و دیگر میرزای حارثان عارف میرزا بان میرزا
 مسعود است که قاضی محمود است صاحب طبع مصلح و در سن مستقیم خائف میرزا احمد آیدین است کلمات صوری و فضایل صفوی آیدین
 و از اخلاق نکره دیده و انحال ناسپندیده و پیراسته و مخلص در ایستان عقیده ایشان است در سرکار و اولاد از ایب تسلطه مقبره
 حق تدبیر و صفوة تعمیر بر بنگان مرد و قهر و دو سال قبل چست اصلاح امور دولت از سر کار ایب تسلطه در خدمت امیرزاده حشر

کاشن سیم

(۱۸۸)

میرزا بزرگ نژاد قرالی بر مسند فامور گشته دوران سفر بخت پندیده موقوف گردیده و معضی المرام برگشته و دیگر مورد از غنای علی
فاضل کرانی به دعای بلند پایه است و اسد خیر میرید جناب محمد دب جلشاه بود انست که حسن کرده الغر زور آمد یار غیر علوم هر
و ترویج فستون معضوی شتولند و مکر مولانا محمد علی بن حاجج عبد الخاخر محمد زمان در علوم اصولی قصه و حید دوران او
بواسطه خیر میرید جناب محمد دب جلشاه طالب شاه بود و دست هزار بود و دست چهل پنج بجزی از جهان غانی رحلت نمود و اگر حوا
که و صفت هر یک از آن بزرگان را بطریق تفصیل بیان نایم بطول انجامد و ذکر گشته بخت و آموخته مانده و سکون از شویب گشت
دار الملک یکصد و هشتاد و نود ظاهر گشته است ای در زمین سوار واقع و اطرافش واسع از قسطنطنیه و دریم و سواش بسیار گرم و
از چاه و خاکش و خواهر یعنی خوشتر از دست سردی بودت در چهره تپه باشد مانند گل سردی که البته تپه باشد از دریا
سند و مرحد دور و یکت نمایی حید را بادند است و میوه که میریشش موز است قرب ششزار است غار در اوست و مواضع کما
در اقل و کفن مصافحات دست مردمش اگر خوشی مذہب کرده با ادب در کربند و ان عیال اهل ایامند مولانا اجبر بن نصر
تقاضی بیات فاضل تهر بوده و تاریخ الفی را بنام خود کرده البر شاه او تالیف نموده از تہ طور کرده است اتم دور روز در اشد بود
و ذکر ترلال کمر تا و سکون از ناحیه است از جا و کثیر و صحت خوب از آنکس از انواع ترخف من است لال مخف لعل است
چون این ناحیه از قیامت در نقطه لعل باه شد لهذا انکار این در گشت بعدی سه عدد در کونید او گشت است لال خوانند قرب
چل پاره قریر در اوست قزلی خوب و ان مرغوب مصافحات اوست تصدیق است لیکن بر از دور زنی است و ذکر ترک
بقیم آورده نام کی از سیدان با نیت بوده با ستالی اد او بری جنبه کر است فرموده اکنون نام طایفه است بزرگ و از آنکه
ترنگ کرده انبوه قومی باشکوه اند با عقاید و طایفه ترک قبیله عوریه و قبیله ترک برابریکیان باشند و هیچ فرد از فرق
او در گشت و صفت متقابل این دو فرق نمانند بنا حاکمانند و در آن قوم بسیارند و اغلب ایشان طریقه اهل سته
و بافت ازند و جسمی کسب بر جاعت کفار درمی خیر نظام جدر کران و جملو دیگر از آن طایفه اهل اسی اند و بعضی اهل اسی اند و در آنکه
سیم و چهارم و پنجم و ششم سکونت ازند و در بعضی باران قبیله مذکور شهریار با اقتدارند عالم ایشان صحرای شیب و دیگر قریه کزین و دیگر
سوی اند قوم ترک ضد قبایل و هر قبیله ایشان چندین فرقه برتر و ایشان چندین طایفه اند که رواندار اند اندا قبایل ترک چندان
طوک نام او امرای گردون آند او و مر نامی حالیه را در علمای اهل اسی و طریقه اهل اسی است و در مشایخ طایفه شایر بر جود است
که سب و سیم از حساب آن عاجز باشد چه معلوم آید و ابو جلی ترک بوده اند و از آن فرقه طور نوره و سلطان ابرویم او هم از آن
ظاهر شد و شیخ نجم الدین خوارزمی از این قبیله بود و در طب شاه طاب شاه از آن خاندان و میرید او مستطی از این بود
ترخان گوید اصل ایشان ترک نیست با جماعت ترک پیوسته اند و ترک مانده و اندر کتاب جامع التواریخ مسطور است که نظر
در تدبیر بوده و هر قبیله از قبایل ترک را قبیله مسین بوده در وقت که انوشیروان خوارزمی از اولایات خود به بلاد و در آنرو ایران آمد
و توالد و ناسل ایشان در بلاد مذکور واقع گشته و بسبب آنکه آب هوا شالی ایشان با آنجا چندان گشته و چون با یک مطلق
نبودند لهذا ایشان را ترک نام کردند یعنی ترک نامند از آنجا که قبایل ترک در آنجا مانده و از آن ایشان طایفه بسیارند
شمارند که با قریب دویست هزار خانوارند و اصل باوین در بلاد ایران و قریب پنجاه شهر حید علی و حنی بند و دیگر علی و علی
شمارند که با قریب دویست هزار خانوارند و اصل باوین در بلاد ایران و قریب پنجاه شهر حید علی و حنی بند و دیگر علی و علی
بوده و شباعت و شاد و سلاطین بن غیره در زمان قاز و پس از آن در قریب پنجاه شهر حید علی و حنی بند و دیگر علی و علی

۱۸۸
کاشن سیم
کاشن سیم
کاشن سیم

حرف اول

(149)

بفرمود مسکون را در قریب باره مسکون تا در آنجا نماند و در آنجا از قریب باره مسکون را در قریب باره مسکون
 نگاه بدارد قریب مضامین است آتش از کار برود و پیش بخت انگیز و خاکش حاصل خیز و نو از هر پیش خوب خاکش بر خوب
 در پیش پیش مذبح و لیر و در بعضی اوصاف پذیرد چون غلبه بدین حیدر مقدم حیدر یا آن بجایه نوشتند آن مکان در آری
 حیدر به کوفه اصل حیدر است در زمین بود واقع شد و آنی خان از حاکم قرانی دور از اصحابی کشیده و بجاگر سائیده آنها
 خان امیری عظیم آتش از کبری الامکان بوده و در گذشته اخلاق حیدر و احوال پسندیده برادر ای خراسان تفریق می نمود خیر
 دیده و بجهت آتش باره مسیده بود تحصیل احوال ایشان را در کتاب حدیثی تسمیه نوشته ام حاجت بنگر در خست مشورت
 از بلاد خراسان دور سه شریک شده و در مس اتفاق افتاده از نو از کسب نند آتوی خوب ارد و ذکر کرده بخرند و مسکون
 را و که هم مسکون اول بجهت آتش از بلاد توران و خلی است خلدت آن از اقیم چهارم آتش غلبه بر پیش خرم در شکر
 شدی بزرگ بوده و حکیم خان اهل بخارا نقل نموده بر آن القین مرشد شیخ بهاء الدین در مولا با جلال الدین و می از آنجا ظهور کرده
 است و ذکر ترکستان جاوید مشهور در سنده افواه مذکور است از طرف شرق بلک انبورد و مسکون از جانب
 مغرب به بلاد توران در سمت شمال بولایت سفین و عقاب از سمت جنوب بحالی قبه کا درستان سیاه پوس مشکی بر جاده
 قدیم و در این خطه و نوای مسوره و قصبات مشهوره و در این خوب مواضع مرغوب کوهستان سخت خطهای پرور خست در آنجا
 کوهستان زیاده از دست و بیابانست در جمیع جاهاش از اقیم چهارم و بی است و سبب با و می پذیرا چنین گفته اند که چون حضرت
 از طرفین نجابت یافت بر سواقی الثمانین شتافت بجزگ ناتی چون بی مسکون برابر فرزند آن شمش نو و طرف شرق و میان
 مشرق و شمال این زیادت غایت فرموده بدان جانب در آن که در دو لوزر نیامح نسبت بفرزند خود بجا آورد یافت از پرست
 نموده که او را در حالی آسوز و کاسه گاه خواهد با مان بزود نوح شمس نشسته در آن حضرت قاضی اقا جان که در آنجا است
 دعوت را اسم چشم آورد آن اسم را از آن بر سنی می نمود بیافت از روی توجه بکسده نماند آن کسده با ماجر در خانه
 و مسکن جده تاس کوبند چون یافت از نوح ثمانین بیست نام و آن را در عمل می نمود و کشور خورد سبب مدتی بر بر
 صورت ایشان اوقات از بر او سر خوب و نام در خوبه بیرون و در حضرت انام بیافت مازاد از دست نه در در
 که در این بر حسب همین عقاب و فتح و نامی و خلی و خرد و مسوره و سیر و در آنجا و ترک و در آنجا و آنجا
 از اظهار عالم رفت و آنجا محمود کرده به سه خوش شرم نموده در شیر باد کسده شیر خواد سمارتی سده بود و در آنجا
 مردی بنام آنا و در بود در نکت خوشی شایسته بود در بنام خود سووم نمود آنجا با جده می در عالم در حرف
 بی آدم است در حرف تیم خواهد آمد و در این سیم غنچه خورد و مسوره است صورتی که می در خاستی با سه طوایع با مشهور
 نموده بنام از آن بود و لیکر کرد و در بر ایستاد و در آنجا که در این معارفست که با آنجا تا حرف از آنجا
 تعالی او را بر این کسده مسوره و در آنجا که در این معارفست که با آنجا تا حرف از آنجا
 اعلام را در ستمه از او ای چیه
 فرمود است بود و مسوره و در آنجا که در این معارفست که با آنجا تا حرف از آنجا
 هم که حرف در شتاق بود و در آنجا که در این معارفست که با آنجا تا حرف از آنجا
 هر دو به انت بود و در آنجا که در این معارفست که با آنجا تا حرف از آنجا

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

کاشغری
کاشغری
کاشغری

کاشغری

کاشغری

کاشغری

شکلینا ب حال خود اندر روس قس شده روس گفت که این ولایت نهایت ثنکت شمارا ارض وسیع بادیدم بکثرت حد بسیار می شم
 موصوف میباشد متقلب اندر روس با قوس شده از کار می خزر مسئول خود را طلب کرد و بان جواب استماع نمود تا چنان
 میان ایشان مجادید و مقابله روی داده متقلب شرم گشته بوضع اتفاق که در عرض شصت چهار درجه بوده او را فادالی
 اقامت میدادند و از شدت برودت برادرترین عمارات ساخته محل اقامت را آتخته و کمر کار می وی سپیدیم یافت بود
 کاری مرد جاش خوش معاش بود و صید و شکار بسیار تمام داشت و زنی ناکاه و در انامی شکار بود و بخار رسیده صحرا
 خرم و جای با نریت بود در همان مکان میثم گردید بخشند بخت او را و دوسری بخشید یکی بخار و دیگری بر فاس نام کرد چون
 خزندان بجهت بر دست بر سر رسیدن بر یک موصی را اختیار کرده و عازت نموده بنام خود موموم کرد و در راه دسور و قلم
 و سحاب است آورده و از دست آنها مویست در خوف نزدیک کردند تا اکنون باقی که در امکانند از نسل ایشانند و کمر و
 و چهارم یافت بر در روس با شماره بد برفت تمام است که از نید و در غیر جاده و غیر جاده مسای جمید بطور رسانید اکنون
 ولایت روس مشهور در سینه الواد مذکورند تخمین احوال ایشان در حرف از مذکور شود و کمر غش روی بر غش
 بود مردی بخار بود در کمر و جید از کاران کوی سبقت میر بود او را با ترک خا ربات بزرگ دست او و ثنکت با شش بخت
 خزا فادامی که بعضی از اسباب یافتند در باغرف تدو سکی که فوج بخت نزول باران می افتد و در دست خزان و
 از برادران آن سکن است طلب نمودند و فریاد بر سر کرده و علی آن سکن پیدانموده همان اسم را بر آن قس نموده سرانجام
 هر قس را با چون قس تمام ترک آید با انهم در سکن را فیلیر ترک با بست نمود و خر سکن معمول را ترک داد و ترک
 صاف صادق آن سکن را بدون آنکه بخر بکنند و در کوشه مخصوصه خود آمدند از چند سال که ترک را با آب باران اختیار
 افتاد و سکن برودن آورد و سبب طلب باران بود بجان ترسیدند و خا را در معلوم کردند در این باب کیدی و کمری کرد
 و هر چه داشتند این بنا بود بر او خود متوجه شدند سکن از او باز ماندند و خنیر سپاه بنوه فراهم کرده بسد کرد و کوی خود
 که بزرگترین پورانه بخار بزرگ فرستاد و از القای فریتم چنگ ختم اتفاق افتاد و چون در آنکس قبل رسید و ترک
 بسکن خویش باز گردید که خنیر و کوشش یافت بود سیاحت بسیار نمود و سیاحت محک شمال بخار بحسد اول رسید
 و آنجا پند و عایش که بود از اشمی فرستاد که در راه کوشه در جهان آورد و در نام حیات خود یکی از فرستاده آن
 او وقت کرده اند گاه در وقت بخار کند با او آنجا که آتشی را فروز تا اینجا فرود خوش مان داد و طمس و در سایر اوقات
 میا کرده ستر و در آن جبهه او را در شش است مذکورند با حال این مردم در همان ایشان شده است و کمر خلیج بر ستم
 یافت بود او نیز بر نفس جاده شوق محلی مناسب است آورده و کوشش اختیار کرده در توسیع جاده و خنیر و باد سسی بلع کسب
 کونید و فتح از کشور گستان محبوب می شود مردم اند بار در حسن و جمال بی بدل در سیاحت سفر تشریف آمل شرابی روزگار و
 پرویا راست و چمن بر یکساره و لایق بطرفی از اطراف عالم رفته در عمارت بدسی بنزدند و لوازم خنیر و کوشش بر عمل آوردند
 و در روز و صوره کرد و سنین شهر او را در واحدا ایشان از نید فروی از شماره بسیار شوق شده و لغات مختلف در میان ایشان
 پیدا چنانچه سنی و شش فنت بر اند ایشان بجزی کشت و چون از آن جای که هر یک را میگردند از این جهت محسوس ایشان
 شرقی گشته بعضی از ایشان بجزی شنی سواد شده بودند و بعضی طلب از کوه که میگردند از این جهت محسوس ایشان
 و صیابت قیام کردند و کمر ترک و کمر ستم یافت بود و در شوق و در کوه که میگردند از این جهت محسوس ایشان

حرف التار

21917

خویش نمود و در ایامت از عهده خویش بیکصد نفر میریافت ترک در این توابع بسیار سفر میکرد و تا که بجای رسید که آن را بشکلی بجز
 خوانده و آنجا بجزر میسازد. با پیرو در توابعی آن آبهای گرم و ششهای خوشگوار و مرغزار بسیار مشاهده نموده ترک را آنجا
 موافق طبع افتاده با تبار خویش در آنجا حلی آقامت گذاشت از چوب کجا و چینه سنگت حکومت ساخت بعد از چندگاه با سقا
 و اجتماع فرکاه برداشت، از پوست کوه خنده و سایر حیوانات قبا و طایفه دوخت بسیار اولاد خویش آموخت در کتب اخبار آن
 که ترک شمسیدار عادل و با ذل و با و شاه فاضل بود و در طب سعادت حیا و ادای حقوق برینا اذیتها و حسی نمود و باری تعالی
 اورا فرزند آن رسید که است فرود یکی از آنکه خود که تمام روزی بنرم شکار بصر از قه بگری که قه منداوی گوشت اورا کباب
 کرد و نیز دناگاه قه زد دست او در غزرافنا و فرک چون قه برداشت در میان بهاد و نه در تار قه اول به بعد از آن غزرافنا
 غم کرد و این رسم از آنکه شمس و طبیعت مردم کرد و یعنی غانده که تمام ترکستان و منولستان و تاتارستان و توران و خوار
 و دشت چغان که خوبرین بلاد مشرق ترک اولاد او ابا، که در دشت خن که عورت به برهت شد از کشور ترکستان منجر آمدند
 و تفرز و آد سو ازین دشت است و چکل و شمش کند و خج و قسبز و سرای و قسره خاد و قرغانه و قاه و چاه و او کند
 ترک کند از بلاد ترکستان غیر از اینها به این بسیار، قصبه بسیار در آنجا است ساکنان آنجا هم ترک زبان و بی
 فارسی گویند و خانه که نیز است که حضور مردم آنجا است به یکصد هجسته و هر خان و در تمام حسن و بر حال بر خود دارند و
 و ستادند و در بره قزاز و اگر در اغلب شهرها است و دیگر کلا است برست و دیگر بشیر و تاتار و دیگر اصیل و دیگر
 و اعم و به با و در این حداب و غیر نیز باشند در این ولایت در تصرف اهل اسلام بود اکنون ساکنان آنجا و اهل
 و بیای می جویند و طول حصار در هر جا، از است ایضا و تیره بلاد و شهرها در به اهل است می جویند، خان و خن
 و منولستان و تاتارستان و خوار و غیره و ایضا در تصرف و از این خراسان و ایما و ایما را منسل می کنند و آنجا در زمان که قه در نوای
 چرخ و برید و برید و بر زبان نام خاقان، که حکمت مذکور به، غیر که بر اینچه معلوم میشود که در کفر و نادانته و خدا و بر
 مانند مردم سلطانی مانند آنرا، اکثرت و عظمت و ولایت از نوای شوکت و بسیار می قدرت و عظمت کمال دولت و عظمت
 و می بین این دو پادشاه مشاهده از این دو پادشاه مشاهده و اولاد خاقان بین شهر با دولت ترین دولت، بین
 تا شاه این دو پادشاه توان گفت که دولت روسیه در بعض مراتب آن ایستاد دولت انگلیس در بعض مطالب شمس
 آنقدر و خیر ایشاست و تفصیل این سخن موجب طول بیایست با می حال آنچه از بلاد ترکستان معلوم گردیده و از سیاهان دانستند
 نیز به ای که ذکر قهر نعمت، و کسین مسکون زاد می دیده ایست ازین پیش مندل بگری بایل و ایش است
 در ایامی که شده از آنجا به بار و از و در مشرق هم عربی نقل زمین در هجسته خاکش از جانب سلطان بین مقررات را هم
 از آنجا که در مشرق و داخل شاه کشته از مردم قهر زد و بد و حقیقت آنجا رسید از اقلیم و در به سارا احوال انداز
 به این خوار آنرا که کرده و فتح آید، آن کاف عین در زمین اولاد و کون از زمانه ایلان است و چون به سینه و توان
 که در این مردان و شملی است بر توابعی خواران از قسبه اول بر این برده و این وسط و غلبه سیاه کام و گردید و اهل
 در این زمانه که در این جنوبی کشید، در این عیش و شادمانی است و در این زمانه که در این جنوبی کشید
 در این زمانه که در این جنوبی کشید، در این عیش و شادمانی است و در این زمانه که در این جنوبی کشید

بسیار

بسیار

حرف الی

که است را تم کمر بر آن یاد گرفته و چندگاه تمام کرده و صاحبان هستند او را در آنجا بسیار است سواد عالی در چاشنی و علم فقه است
آیات اردشیر که از علمای اندیاری و مشهوره از خطای الطوار بود که در ده انگشت صفات مجیده و اخلاقی پسندیدیم
علمای زمان فخری پسندیده در مراتب فوق العارفان و فخریه و جهان نسیب بی بهره نبودند نهایت شفی و پرستی کار و عظیم و پرورد
و باذل و کریم بود و در استر ضای خاطر علوم اسی و خصوص معاد و ششمان بجای که کشیدی در وقت بسیار در جوار ارباب
زمان کشیدی با فقیر کمال الفت نهایت محبت داشتی و همواره با ستر ضای خاطر فقیرت کاشتی آنچه در بعضی این
(حیت) اگر صد سال ثانی در یکی روز بیاورد رفت از آن کاخ و نسیب در صد و صد هزار و دویست سی و نه
بجری رحمت ایرونی و اصل گردید و رحمت علیه قسمیه ارتکان که از قرای توی سرکان و نیم قرنی از تصدیق دور و عقلی حضرت
موراست عارف سارفت بانی سید رضی الدین ارتقانی که در زمان شاه عباس ضعی صاحب دیوان مسافری نامه مشهور است
از آنجا بوده اما اولادش اکنون از جد خویش نسیب بهره ندارند در کسوت قالی محض دین دارند از سادات اندیاری جانا
قریب کتاب سید محمد تقی اللقب مهدی علی علیه السلام ضعی و علی است صاحب صدق و صدا و عرو و خاست الحق قره
ارتکان و وقت من ریاض انجان گذر کرد سمرکان شش زشت سوی زمین است خط سمرکان بشرط آنکه ناکش و نه
در و نسیب تفصیل حال سمرکان در حرف بین خواهد آمد و دیگر جمعی از خطایه یکدی در بعضی قرآنند یا بر کسوت دارند و بزرگ ایشان
مهر علیان نام گویند شخص عالی مقام است در نسب یکدی صاحب جامع التواریخ گفته که نسیب یکدی در وقت ترک یعنی مانند سخن نزد گنا
خیز باشد نسیب نام سر سیم بعد از خان بن اخور خان بن نسیب خان بن بی باق و بخان بن بویج خان است و قبول ترکان بود بویج خان
یافت بن فرج است اکنون حایفه بوی میوند که ایشان را یکدی گویند قومی انبوه و کندی باشند و بوده اند سینه در زمان حکیم خان
بنایت مشهوره و در زمان شاه اسماعیل نسیب از اعتبار تمام داشته اند اکنون در کشور ایران و توران دروم و هندوستان بسیار کن
چندان اعتبار و اقتدار دارند را تم بسیاری از ایشان دیده و صحبت آنها نسیب است جمعی شیدا اما در فردا نسیب
با عقد ذکر تو قیامت بده است خلد آیات از تقسیم چهارم در کشور آنا طری میان کوهستان واقع دست شمشلی
الجد واسع است چون عمار است آنجا درستی و بندیت کاخرم در نظر سیکنده بنایت زیغده است آتش از دود و خوشگوار
هر آتش سازگار است خاکش حاصل خیز و زینش حسن انگر و درش ضعی نسیب و دیگر همیونی و در بعضی قسمی آن علی الطلی
بکی ترک زبان و در بان باشند دول درویشان را به نسیب خانم باشند قربیت هزار باب خانه در دست مواضع خوب
و خارج مرغوب مضامین است نو آفر سرد مسیری و خلدش منور است با خات مرغوبه بیاتین خوب آنجا انحصار است
مساجد و کتبا و عمارت بخت افزا و خانی آباد و قوه خانهای بیکریه بنسیب و اسواق صفت در کاکین صفت در آتش فرادان
کثرت دولت و نعمت و افزونی ثروت و کثرت و بسیاری عیش و شربت معروف این آن است را تم گوید در آمد بار چندگاه خوش
نموده و طریق معاشرت اهل آنجا پسندیده بعضی از مسافر از آنجا غریب آنکان در کتاب یا تم استیجاب نوشته و حاجت جگه
نست و ذکر تو بر تو ولایتی است نیکو اند دار الملک کمال شست مرحد در آن ولایت بی فرسنگان و کثرت سیاه پوشان مشهور
است بر جمیع اندیاریها است جبال سخت و جنگلهای پر درخت در آنجا آمده است و با و همباران صاحب و شواله راست و کرم
آمدی بر طسرتی قهر و خلب از محلات و زکار است چنانکه هر یک از ملوک رسیده آن مقام را شکر کرده اند که اگر چه هر تری قسم
تجلی برایشان تاخت و بگت علی ایشان را بر پیمان ساخت کند آنجا یکی فخر و دست پرست و صاحب حسن و جلال کمال

بسیار است

بسیار است

بسیار است

کاشان

بسیار بدست غیر از این است بحال بسیار دیده و مشاهده کرده لیکن مانند حسن ایشان کمر مشا به شده است مردم آنجا
 بسیار از او شنیدند بحالی و حد و جانی باشند و هر که از ایشان بگردد بگردد و زنگت بر خود بکشند و در بخت و بخت معلوم شود
 که چند کس از ایشان گشته گویند تا کسی از ایشان سسلیانی نموده بوی زن نه بماند با وجود این شرافت هر دو ایشان را دوست
 وانه بدوست با خرافت گذارند در زمان دختران ایشان از درویشان بجا بکشند و در کمال عزت و حرمت قرار
 خدمت نمایند و درویشان را نیز در زمان خدای تعالی گویند و از خدمت و ملازمت ایشان قریب از بیانی جویند از نا و نا و نا و نا
 ایشان نباشد و اگر کسی از خدمت بر او اولاد کند بقتل رسانند ذکر تو را آن کشور است معروف و با راست معروف
 خود است از خوب بویات چمرانی از فارسستان از شمال بسواد خوارزم و دشت قباقر از مشرق بارض ترکستان و
 فارسستان از مغرب بر ما تخراسان قدم ایران اهل فارس آنکه او برین گفتندی چون بگم فرسودن تور سگت
 بعد از تو را آنجا را خوانند چون طرف مشرق همچون واقع شده بدین جهت باور دارند گفتند جمیع بلاد مشرق از او قسیم چنان
 و نعمت که در میان آن زیاد از دشت و بیابان است سکن طوایف مختلفه اما عیار از یک ترککان و منول از سایر طرف
 شیراز و سکن بلاد و نواحی آن با یکدیگر و فارسی گوئی و صحرانشینان ترک زبان و مجموع آن ملک سردسیر و مودیش و پذیر
 است قبل از ظهور اسلام مردم آنجا کافر است و مشرک است و ستاره پرست بودند بعد از ظهور وقت میضا اسلام
 قبول نمودند و مسلمانان و سه جری اهل اسلام آنکه در آنکون ساکنان آنجا اغلب از سبب او حنیفه دارند و مشرک
 امامیه نیز بسیارند در بعضی جبال آنجا بار اسمعیلی بسیار و قسطنطنیه خانی و اهل قسطنطنیه بودند و همسایه ای و دلیس و
 غرب نواز و در صورت و قوت متنازه خصوصاً علماء و دانشمندان آنکان با کشته او مصاف حمیده و اخلاق پسندیده
 موصوف باشند و بحسب سبب دل بندگان خدا را به تیشه جانشینانند اغلب سکنه آنس که کوچ دستگیر کرده و از سلع حسن
 بحال باغبان با بهره اند در آنکشم جازش تو که سردسیری همان خصوصاً نکور و خرمزده و بند و آنس با ایشان است و غیر
 اوقات خوب و خفاش از آن و اگر مشتباتش فراهم در کار نیز و تمام آن گشته اند و در دود و دود و دود است چون بروقی تقدیر
 پس فریدی چند گاه و در آنکشم روانی گشت آنگاه بنا بر حدی که داشت در موافقت بر او مشرک که از ما یکی بود و ابرج را بطریق
 کرد و در بقتل رسانیدند بعد از چند گاه مشرک بگم چه مشرک قیصاص بر هر دو مشرک را بقتل آورد بعد از ترش شکت که از شدت
 او بود حاکم توران کشت در زمان او پس مشرک را فریاد با بیان انداخت و از در سال آنجا از هر حکم و جو بود در ایران نمود
 تخت بر او مشرک پس یکک و سن و خرد و از عاقبت او را بقتل آورد آنرا مریه ستیزه زده و مشرک آنجا و بعد از آنکسوی بسیار
 بقتل رسید که تفصیل آن در کتب تاریخ مسطور است از آن وقت تا حال از این دوران به اهل ایران زحمت میرسد (حسبت)
 یک ششیمی آری در ایران سوی توران تا خون جگر کشید که سوس و بزمیم بعد از ظهور اسلام و اعلام و عرفانی
 عالی مقام و حکمای ذوی الاحرام و طرکست که در آن احترام آنرا پذیرا بود و چون بر او استندند و اکثر زمان مسلمانان گشت
 ستان آنکه آنکان ظهور نمودند صاحب موم و ایران را جلاله که ایران ساختند و لوایم اقتدار در میدان و کار کار افتاد
 من جمله لوگت با مانده و مسلمانان نیز نوب و نواحقین صحیح بود و ایشان از خوارزم مشرک را بر تو این خنجرید و شوکت تو بود و ما تمام
 قریبای بسیار در کجاست موم و ایران و هند و توران و خوارزم و ترکستان مقدمه کردند اکنون قریب و دست سال میشود که بنا بر کجاست
 مذنب علمای توران و قریب و داده اند و حکم شرعی نمودند که از اهل ایران مسیر میخوانند و در دو مشیبه رایج و شری مسرتوان کرد

کاشان

حکمت اول

بعد از آنکه تا نزد اوست ایران بسیار بود و خراسان و قبا و جرجان کرده و می کند و ملک توران و خوارزم و سیستان
 و شمرقند و بختیاری و غیره شدند اگر کسی گوید که قرب دولت بزرگ است زیرا که سیستان از آن است و کور ایران در ملک توران
 است که کتب با شکر آمد از کرم کریم و لطف خداوند قدیم چنانست که جمیع زندگان خوش و عزیز مصیبت آید پس از آن
 اول اسیری نفس کاوشش اندکی در حسابی غریب من خاتم بود در ستاری محمد محمد و الیه الا بحنا و
 و کرم مولانا معین الدین محمد را تم کرد که خدمت مولانا که کور مجاز و حدود شام برسد و او ایضا در ملک روم خلافت
 کرد و یکی را شهید و عارفی پایه بند بود و در ملک علمی در عملی از کشته و اتقند ان کوی سبقت میرود و چنانچه روزی برای خبر
 تقوی بود که دانند اعتقاد با علمای ساج سعادت را ابد از تعالی باقی در این کرامات حکمت است که حکمت ششم اولی تقوی
 علمی است لیکن هر یک مثل بر اقسام بسیار در محوی بر فسون بسیار است چنانچه حکمت ششم آن شون در بعضی رسالت
 حکمت ششم حقیقت آن نیز معروف است که در عرف اهل معرفت عبارت از دانش حقیقت است یا در وصف احکام آن چنانکه
 باشد و دانش اول و افعال اراده برینجی که مقتضی بود تصویب افعال ذلت در افعال بر بعضی از خود نمیرد که قیام نمودن
 کار با چنانکه باید بقدر استطاعت نفس انسانی کمالی که متوجه آنست برسد پس حکمت ششم شود بدو قسم یکی علم و دیگری عمل
 علم تصور حقایق موجودات بود و تصدیق با حکام و لواحق آن چنانکه فی نفس الامر باشد بقدر قدرت انسانی و عمل عبارت
 حرکات و مزاولت صناعات از جهت اخراج آنچه در خیر خود باشد بجهت فعلی باشد اگر بودی از تصدیان کمال بر حسب حکمت
 بشری باشد و هر که را از این دو معنی حاصل شود حکمی کامل و انسانی فاضل گردد و در مرتبه اولی ترین مراتب نوح انسان باشد
 چنانکه فرموده حضرت باریت عز و جل یونانی الحکمة من حیثها و یونانی الحکمة تعدد اونی خیرا کبیرا و چون
 علم حکمت دانشن بجهت است چنانکه است پس با اعتبار اقسام موجودات تقسیم شود بحسب آن اقسام موجودات بود و قسمت یکی
 آنکه وجودش معروف بر حرکات ارادی اشخاص بشری باشد و دوم آنکه وجود آن بر ظاهر عرف و تدبیر این باعث بود پس
 علم موجودات نیز دو قسم بود یکی علم بقیم اولی آنرا حکمت نظری خوانند و دیگری علم بقیم دوم و آنرا حکمت عملی گویند و حکمت نظری تقسیم
 شود بدو قسم یکی علم بر آنچه مخالف ماده شده و وجود او نباشد و دیگری علم بر آنچه مخالف ماده نبود موجود تر آنست بود و این
 قسم آخر با بدو قسم شود یکی آنکه اعتبار مخالف ماده در علم هم باشد پس این دو حکمت نظری نظری بدو قسم شود اولی با علم
 مابعد الطبیعه خوانند و دوم را علم ریاضی و سیم را علم طبیعی گویند و هر یک از این علوم منقسم است بر چند جزو که بعضی از آن بسیار
 باشد و بعضی غیره که مجموع اما اصول علم مابعد الطبیعه و دین باشد یکی معرفت الله سبحانه و تعالی و معرفت انسان حضرت او که
 بفرمان حق عز و جل مبادی و اسباب دیگر موجودات شده و از چون عقول و نفوس و احکام و افعال ایشان آنرا علم الهی خوانند
 و دوم معرفت امور کلی که احوال موجودات باشد از آن وقتیکه موجودند چون حدت و کثرت و وجوب امکان و حدوث و قدم
 و غیر آن و آنرا فلسفه اولی خوانند و قسم سوم او چند نوع بود چون معرفت ثبوت و امانت احوال معاد و آنچه بداند اما اصول
 علم ریاضی چهار نوع باشد هندسه و عدد و نجوم و مابعد اما اصول علم طبیعی شش صنف بود شرح این انواع و تفصیل این صنایع
 متضمنی نظری است و احتیاج بان نیست و بعضی از بعضی اقسام حکمت نظری این بود که نه کور کثرت اما حکمت عملی دان و دانشن
 مصالح حرکات ارادی و افعال صناعاتی نوع انسانی بود و هر یک از این باشد بخاتم احوال مباحث و معاد ایشان و همچنین
 رسیدن کمالی که متوجه اند بوسی آن این نیز تقسیم شود بحکم تدریب اخلاق و تدبیر منازل و مسامت و در این با

علم
 حکمت
 ششم

کاشن چهارم

(۱۹۶) خروج و شب بیار است تا صیقل آن بکامل بسوزن مکت است چون بعضی اقسام مکت معلوم شده تصور بیان این معنی است
 که مکت بعد از تقای انسان است بعد از کالات و موجب اعتدای او معارج سعادت است اول باید که معلوم باشد که نفس
 انسانی چیست و دیگر باید دانستن که غایت کمال او در چیست و قوتهای آن چیست که چون آن بر استعمال برود چنانکه گفته که
 میاید کمال و سعادت که مطلوب است حاصل آید و آن چیست که مانع او باشد از وصول بدان کمال فی الجمله ترکیب و ترکیب
 که موجب خلق و خست شود که استماع چنانکه باری تعالی فرموده و نفس و قیاس و قیاسها فاطمهها تجوزها و قیاسها
 قد اخلق منی فی کینا و قد خاب من دسینها جانکه میان مکت فرخ و رویه و مکت الهیه فرق بسیار است این
 صورت تفاوت است و این بودی سعادت آوده خیال است این آوده در اجمال قیت که تو خواهی است تفاوت کم شود
 بعد کن تا از تو مکت کم شود مکتی که هیچ زاید در خیال مکتی بی فیض نور و در اجمال مکت دنیا فسر از تو مکت
 مکت دینی برود فوق مکت و مکتی که الله علی محیی و الیه الرجوعین و کرم تمام نام در مکت است در عربی
 تمامه چهار و دیگری تمامه بین و هر یک از آن محسوب می شود و قرار و پسند بر دو از اقلیم و دوم برایش کرم و اقلیم کم است
 و اول مکت تمامه بین شهر زینب است مکتی که بی زینب کی قوم عربند بعضی از بلاد آن در کنار دریا واقع شده و جمله نمر
 جاد است و دست آسوی تمامه چهار است و کرم تیموری نام طایفه است در نواحی بهرات و خاف قرب و آوده مسند از
 دارند مردم کرم چهار و خوش اعتماد از ایشان به بزرگان آن شهیدان امید ایات ایشان سنی شوند کاشن چهارم
 در میان حرف شمار بر خاطر مکرر مسیاحان کرم جزو بر صابر معرفت دائر است با جان بخار سیر مکتی و مستر نام که در
 کتاب کار و مکتی است چهار مسیاح عالم فانی این اسکندریین العابدین سیر وانی مردوخ میداند که در حرف نام مکتی
 بزرگ و تصبیر که دیده و شنیده گردیده مگر نام در سه موضع نام چارند کارانند با اقسام مسیاح و کرم شرح نام قریه است
 در شهر فرعی بیت المقدس بدین کوه بزرگ واقع شده قریه است خانه در دست مردمش مکتی شامی مذکور چون آن
 قریه نسبت بنواحی خود سرد است لهذا آنجا با مکت خوانند که کرم در لغت عرب برف آفرینند که کرمه بنفین و سکون و صفت
 از بلادین در کوه قسعه حکم دارد از اسلم دوم برایش کرم و سالم و ایش مایم و مکت اشش بی می ذبیب قوم عرب از طایفه
 بنی منقرند و چند قریه مضافات است اتم ندیده ذکر نقلی واجب است از ولایت سیرین و سیرین از نواحی صناد و صناد
 بن است قبیل چند پاره قسره مسموره دار برایش خوب اشش و آن در خانه های آنجا مکت کاشن پنجم در یک
 حرف جمیم بر روی و برین برای و انبان روزگار در ضمیر غنیمت نمیرد انشته این مسردیار خرد و مستر خواهد بود که مسیاح
 اقلیم قسره و سکر بر روی سترین بندگان در کله ای این اسکندریین العابدین منزه الی بر حرف جمیم بسیار و قیاسات بنیا
 دیده از شهر و مکتی آنها را بیان میکنند که کرمه ایسا و چایلیها در اخبار آمده که مسیاح در نام و ولایت مکتی در ستر
 و دیگری در مشرق در نمرینند و شهر خندان زمشندان که عقل خورده و زنان بستنیدن خایران میگردد اما آدم و از نواحی
 هم امدی ندیده و مشاهده کسی نگردیده و کرم اخبار بنویس است و جناب سرور اولیا علی مرتضی در روز جمعه پنجم آورده است
 خود آورده است مکتی که بر مکتی کرمی در مکتی کرمی مکان کرم بر او جوئی چه جاییها چه جاییها نمره مکتی و جاییها
 تاویل کرده اند و تاویل شیخ محمد علی در مکتی مکتی صاحب شرح مکتی را از نواحی سیرین و ولایت مکتی که کرم
 بخاطر قیام قریه مکتی غیر است که اشارت به مکتی است مکتی که جاییها عالم مکتی است که در خانه مشرق در مکتی است

کاشن چهارم
 کاشن چهارم
 کاشن چهارم

کاشن چهارم

کاشن چهارم

کاشن چهارم

کاشن چهارم

کاشن چهارم

حرف اجماع

و برنج میان قصب شاد است و قصبیل بر صورت عالم پس بر آنچه شریف است از غایت خلقت و دیگر آنکه جالبها عالم شمال و برزخ است که در آنجا
 بعد از غایت از نشانی بزرگ کسب نموده اند چنانکه آیات اخباره در دست آن برزخ در جانب مغرب عالم اجماع است و
 بر آنست در غایت در عالم ...
 ... است که در برزخ غایتی ...

از این رو ... و در اینست که احتمال ...
 و در اینست که در عالم ...

عالم روحانی درجه سیزده نورانی غیر مادی متصل بر صورت عالمانه باید که مشترک باشد ...
 ... است که در عالم ...

و در اینست که در عالم ...
 ... است که در عالم ...

در اینست که در عالم ...
 ... است که در عالم ...

در اینست که در عالم ...
 ... است که در عالم ...

در اینست که در عالم ...
 ... است که در عالم ...

در اینست که در عالم ...
 ... است که در عالم ...

در اینست که در عالم ...
 ... است که در عالم ...

در اینست که در عالم ...
 ... است که در عالم ...

موضع آن است که در برزخ غایتی ...
 ... است که در عالم ...

کلمه پنجم

تاریخ فارس

را از چندین دریا بجا ترف نمود و با شامو خوب صاحب بوردند که تفریق ایشان مبادرت می نمودند و که شیخ فارس این شیخ
 نامر حکم اندام بوده قرب دوین سال با من چه حکومت نموده چون صاحب پاشای خیار را اندام خبر کرد شیخ با چار شده شیخ
 تیری سامری پناه برود و شیخ تیرتقدم استقبال فرموده و لازم نمودند و چون شیخ تیرتقدم رسانید و شیخ فارس را در فریفته
 از متسل یکجیل حامل بود ساکن گردانید و جمیع مایحتاج شیخ انجام داده و مسوره داشتند تا آنکه من این حرکت را دانید و شیخ
 در آن نواحی برافراشته تا آنکه گوید که شیخ فارس جمالی نوزاد مسند و بطنی از مردی پارسه از جن بدولی پیراسته بود و آن
 رای و حسن تجربه و عفت و غیره بسیار است گفتند برقران خود اتفاق میسرود روزی خبر از آن پیراسته سوالی نمودند باعث شوالی بود
 و اقرار می نمودند بود در باب نرخواست آنکه برودتی را که میستند و در اوقالی با نوزاد میستند شیخ فارس را بی قران آنچه
 آخانی بی پایان صورت بنده و دولت حکومت مثل آن زمان در حالت اولی عادت می نمودند که روزی در نوزاد میستند
 و دریم حالت که دولت آن زمان در وقت تمام آن زمان در حالت است و در خصوص از حد
 است سال نکره و کر با در و این را اعتبار باشد امام ریاست اوقیت عالی کشید و عهده بر نوزاد دولت رسیده بود
 بعد از تقدیر الهی حساب زوال فراهم آمده و شمان قوی دستگیر شده و کت از تصرف پرورده گردید و دیگر آنکه با بعضی خست
 اقامت و ظهور و بعد از دویم زانم بکند با کف کتابت و آن زمان در احوال عباد و بیاضی شمیم و اوقات عالی
 دوستان و عازمان که دریم از اول برابر فاضل ترجیح دادیم و شمان از دوستان پنداشتیم و دوستان را دشمنان از کاشیم
 و قبول دشمنان دولت نماند و در شده اجبار از ایشان برداشتیم و ضیاع روان گردید و در کوشش عبادیم و موجب لشکر
 و سپاه را اقریب آمد آنچه خود را در جهت نوزاد و آن مشغول میستند و در احوال و مسیاه با اعدا میستند و دولت
 ساله برابر آنستند تا آنکه گوید که در آن نوزاد شیخ فارس بود اگر ایشان ماری بودند و در شمس نوزاد میستند و در شمس
 صاحب حسن حال خداوندان غنی و در نال بودند و در شمس آن با و دیگر خوبان همه در نظر آن پیراسته بر شادان شری غرق
 میبودند که هم طرفه های و پشت سوالی است که بدان منسیر که که سال می پرستند پوری سپه گران حورقا از با و جهت کوشش
 و در صورت امام مستبکی برسدیم که این تو ساله و اعدا میسیم اندام را با کوساله چو نبست است بیضا را با کادو
 مناسب تفریح ماری کبیر که دست از بر ضعیف بود چون با من داد که بهر است بیضا در وقت شرفی ششام با اندام
 جای منه بدون زخمه خود شمشیرهای کجا هر چه مردم باید که حق کای زبان میستند آن را طمانه آن دلبر
 عهده مردان در این سحر نماند در در آید و در آن سحر و دینی بودی خود را برود و در (حیث) در این
 که با کوشش و شام و شام را در مرز با من که نوزادانی و کای فانیان و آن فتم و شمس را که نوزاد و کای کل
 جنبش و با و اعتبار این است که در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی
 شأن بی است و در این سحر و دینی و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی
 بر زبان نوزاد و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی
 و اول نکره بر نوزاد و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی
 زنگو هر چه در کوشش و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی
 آگاه کسی که در این سحر و دینی و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی و در آن سحر و دینی

حرف اعجمی

در خلق از چنانکه مذکور شد که قاریه اعمال کند اعمال ششمانه در کتب بندگان مطهره در زمان ایشان مذکور است که جمیع حقیقی در بیست
 پنجم مرتبه یعنی با قاریه یعنی طبیعت ایجاد کرده و او را چهارده بیون یعنی خلقت و او بی طبیعت چهارده چیز را با مرضی در زود آورده
 اول زمین که نوبه دست آن پنج گوشه است که گوشه اول که گوشه اول است که بر جبهه است که فرخ و شگفت است و دوم است
 و آن فرقی زمین است که هم آتش است که بالای است چهارم سواد آن فرقی آتش است پنجم آسمان که آن محیط است ششم
 همکار یعنی انانیت خودی می بالای آسمان است پنجم همانست یعنی ماده و آن به برابر است و طبیعت جمیع آنها را فرود کرده
 است که حارف فرقی چهارده کرده بالا رود ششم طبع انگشان که ادراک اصوات میکند تمام طبع هوا که در کتب اجسام است
 و هم طبع آتش که در کتب صورت و لمس صورت با در تمام طبع آب که ادراک صورت و لمس فرقی میکند در او در تمام طبع زمین که
 ادراک صورت و لمس صورت و طبع و ششم میباید متبذره هم طبع آسمان که انانیت خودی است که نیز بر میکند و ششم میباید
 و سرچ شود این این میگوید چهاردهم طبع جهات که ماده است جمیع اینها از آن حاصل میشود و بعضی گفته اند که وجود سه مرتبه
 فرقی در شش میان پنجسوی چهارده مرتبه بر مرتبه چهارت از ذات حق وجود مطلق است که در این کونین که از حق
 مطابق اول طبیعت با وجود را نگاه از طبیعت آن خلق شده و از زمان هست پنجم هم یعنی ماده موجود است از ماده آسمان که در
 آمد و از اجسام که در آن موجود است اما موجود شد مانند چهارت از خود عقلی است که در جسم چهارت از جذب طبع است
 و اما جسم چهارت از خود غنیمی است با از سائک طبع موجود شد و از اجسام جسم باطنی پیدا شد و از اجسام جسم باطنی
 موجود در زمین که بعد از آن اجسام بود و از سائک زمین ظاهر گشته نگاه زمین و بر سواد جسم که سه مرتبه اند بر سر خود
 و بعضی از ایشان گفته که تو چهارت از زمان عقلی است که در این کونین که از خود فرود که بندگی حق تعالی نیست
 در غایت شرف و عظمت و نهایت ضعیف از اصول میان چهار جسم و حیوانیت مترا و مجرد و بسیط و بلا صفات جمیع موجودات
 توی نموده و کلی مخلوقات با ماده ایجاد نموده و هم در کونین که موجود حقیقی وجود است تحت واحدی سید و ذات بیخود
 نه است و نظریه و اصول بخیر است و مشهوره یعنی وسیله شوق عقل جسم ظاهری باطنی است آن است که در کونین که
 از جنم که عالم و در آن یک غم و سنده بودند آنقدر در خواب سده بود و چون از خواب بیدار شد یعنی تخیل نمود عالم
 بوجود و در بعضی گفته اند از ذات تحت در تمام صرفت بر جنم باشد یعنی بر یک لوان در آن وقت از خواب بیدار شد
 و همان مترا که همان است از تمام تسترل نموده شخصی را فرید بر و نام نهاد و او را او را نفس ساخت باقی و چه در آن
 برهما از برده نیستی بخوبی که درستی آورد و در بعضی انداخته اول در نفس شش جلوه را نام گرفت با حشمت که در هر دو جسم
 در مرتبه طبیعت که در دیده جهان بود آنست که در وقت که حکمت از آن افتاد که از ماده بود عالم را خواب آنکه نید با در دست بر
 با چاکست از این یعنی بشود عمر در در دست آورد و بعد او را میگیرد و در مرتبه اولی ظهور میکند و بعد از آن
 کلمات و مخلوقات در این است که با هر قریب صورت و در وسیله قریب کمالی معنی است بر از و تمام از آن است که در
 و اذنی که تا آن بوده و در کتب از آن و کونین و کونین و انسان حیوان و انسان ایشان خود در صورت خلق است که در هر جسم
 بطریق معرفت از سواد با بر یکست قتل انسان است که خود فرود و در مرتبه اولی ظهور را بر او را در دست
 ژولیده موی و سه چشم دارد که خار است از راه و قناب آتش است که در دو ماده در حال کرده و نیز در دست کمال بر دو
 دوست و عدل خاک که گوش است که گوش صدک باشد و فرستاده از زمان و فرزندان و دو ماده انسان هم و حاد است

(۱۳۶)

کتاب پنجم

(۳۱۳) باره ششترال و توفی کند و نیکو کند که ارواح انسانی بر و حتمالی است اگر عمل انسان معلوم مقرون باشد در او خداست
باشد بعد از کردند و دیگر بنیاناید و با احتمال عیش نماید و اگر خود را و خدا را شناخته با احتمال حسنه و خیر پرداخته ایشان بدست
روند و در خود کرده و مخلوق باشند و چون زمان فرود اجرت بنیاد سد باز با عالم معلق بر جبه نماید تا با دیگر چگونه عمل نمایند
مراقب عمل نماید اگر بهشتی نام به بهشت ششمانند و نیز گویند جسمی که لایق در آمدن بهشت نباشند و با امید سلطنت و راحت این عالم
مشغول بمل خیر شوند ایشان نیز بر او خود بر رسند و بزرگی پابند و گویند و وقتی را چندان او تا گرفت و بصورت بر او شش بچشم گفت
قدیمی گیاه از صحرای برای من بسیار نا اظفار کم بچشم بر چند سی بود و حیوانی فرمود که گیاه بنیافت و بخدمت بر او خود را چندان شرافت
و عرض کرد که در روی زمین آنچه گویدم هیچ گیاهی ندیدم را چندان گفت که زمین بر او گیاه است اما در شاگردی که شده درین روز عالمی
از ظاهر بنام شده و نام برای انسانی خدا داده ایم لهذا به دست و خیری نیاید و اینها گویند جسمی که به کار و غیره روزگارند در این عالم جانی
شیر و گاو که کند و سگ و خوک و شغال و در و باه و مار و حشرات الارض و نبات و معدن پوسته غیر و بند و در و در بر گل
زشتی بجهت یکی از اینها ششمانند و جسمی که بنیاد که با کار و از انشاید بدو تیغ زروند و در آنجا تها بنامند و در صورت خود خدا
کند و باز بنیاناید عمل میکند به احتمال بنامند بر هم بنده ان بهشت ما پادشاهی است نام او را زنی است بجهت اسم نام
و چون نام پادشاهی خود را بروی عمل خویش تمام کند اندر دیگر پیدا شود بجهت زن او کرده و نیکو کند که شماره گان مردم بچشم
کار و نسکو کار بودند و بقوت یافت و جا به فورانی شدند و در اسمان شماره کتند و نیز گویند که زحل سپهر آفتاب بوده و
برخ و در زمین بوده و آفتاب از کتب ظهور کرده و در سپهر پسر بهار که در عطارد و در کمر و در سپهر خاگرد و جمعی گویند اسمان بر
بست بنظر چنین مینماید و نیز گویند که شماره گان ثوابت موجود نیستند و آنچه در شب مینماید که گوازه نامی زمین است که در صبح بر
و جزا پس در یافت نموده اند برای اسمائیل اهل بهشت تر صبح کرده اند و بعضی آقا بزرگترین فرشتگان اند و بزرگان
موجودی نشناسند و بر حوا و این و همین آنها را خوانند و او را موجود حقیقی گویند بر هم ایشان زحل مرد و گساست زهره تهر
خاربت و گساکانت و مشتری عربی بر چنانست گویند که نام اسمانی آنست که یکی از خواص نام بدان نظم گفته و چهارم به
که بر هم ایشان کتب اسمائیل است که در صبح شهر و بار خند و ان این نام نظم نمایند و غیر از کتب ایشان در عالم
یافت شود که این نظام فرشتگان و نقل اهل اسمانست آن بیدار بر بها ایشان رسید و برای نظام عالمیان ظاهر گردانند
است هر که خواهد از بیدار و لیل مذہب خویش تواند آورد و از آنجا استخراج وقت خود تواند کرد و بر سه که دلیل بر صحت است و این است
در اتحاد و اتحاد بود و در صفت نمریت لبری و جمیع مسلمانان و مسلمانان و شیخ و تصوف و غیره آنها بجا بر آید و در اصطلاح ایشان که
در هر سه بر روان بنامند و با احتمال مستوره و اغفال محموده اندام نماید و در اراکس خوانند یعنی حریت ایمن با که تدریجاً در آن
ببیزت نماید بذات و بجز از ماده که چیده موجود باشد فطری عدم نیست زمان بر سه قسم است فاضلی و مستقبل و حال چون تغییر نماید بر سه
لذا نامی و مستقبل و حال حقیقت صفت زمان باشد بجز بر سه آن صفت تجزیه حاصل در افعال است که در زمان کرده شده و جمع حاصل
زه را بر طرفی بخار فاضلی و حال و مستقبل گویند و بسبب که در مشق و اختلاف اوضاع آفتاب نامان را روز و شب نام سال و فصل
وقت و در هر دو و از آنکه در اول و چهار در است در اول است بجهت با جمع بین باشد و مدت این دوره هفتاد و یک است
شهر و از آنکه درین دوره عالمیان از افعالی و دانی در مسیری صدق و غنا باشند اوقات خود را جمیع در رضای پارتیالی
مصرف کرده اند در غیر اوقات و حیات مشغول گردند و طبعی مردم در این دوره که سیال باشد در دویم مرتباً یک است متعین نماید

حرف پنجم

(۲۳۳)

این دوره دو اندک بود و شش هزار سال است در آن وقت رقت و صلاح خلق بر مقتضای رضای اربیتال است بر خیرت در حقیقت
 به خست شیرینند و غیر طبیعی مردم در این دوره ده هزار سال باشد و در سوم و چهارم چنانست یعنی فال در میان دوره هشت گشت
 چهار هزار سال است در این دوره نصف اهل جهان لغات خود را کردار عمده و افعال پسندیده گذارند و نصف دیگر ثبات و فساد
 خود را مصروف گردانند و غیر طبیعی مردم این دوره هشت هزار سال باشد در هر چهارم چنانست یعنی کافه عربی در آن
 دوره چهار گشت سی و دو هزار سال است در این دوره صد و بیست سال باشد و چون چهار دوره بگذرد یک چو گری گویند و چون
 بقصد و یک چو گری با انجام رسد که روز از روزهای عمر اندک که پادشاه هشتاد و یک روز است بگذرد و یک روز از آن نام زندگانی مهیا شود
 شود گویند چندان باشد مهیا و برآمده و گذشته که علم آدمی بر آن محیط است آنچه بر ما معلوم و در کتب ما ذکر است بر هزار
 موجود هزار یک است و از عمر او پنجاه سال و نیم گذشته و شروع در نیمه روز سال پنجاه و یکم گشته است چون عمر بر ما
 تمام کرده و در دوره خورشید در حیات در عالم و عالمیان نمائند و یکی نزدیک به صد هزار سال و نود و نود و نود و نود و نود و نود
 برضای دیگر خود کند و از نوجوانی بدیده آورد و همیشه بر این مثال باشد و انصاف و نهایت نماند و همیشه گویند که بت قدس
 و آن صورت مهیا و در این در سیکل روحانی است پرستش آنها باعث قرب اربیتال است آنکه بت و صنم خداست چنان
 سخن گفتن بر اهل خردمند و راست چون انسان مجموعه طوی معنی است لهذا بگردان وقت پرستیدن اولی است نیز گویند
 بر آنچه در نوع خود از جادو و نبات و حیوان کامل باشد تعظیم نمودن آن ملازمت اکنون بدانکه زن خواستن تر و نه بدوان بر
 انواع است اول آنکه زن شوهر نداشته باشد شوهر دیگر تواند نمود چنانکه مانده بر سر هم که چنانکه قتل کرده زنمان ایشان را
 بر همان شوهر نموده پس از زنمان آورده دوم اگر زن از شوهر خود جدا شود میتواند که شوهر دیگر کند چنانکه چون کنده ای اول
 زن بر شوهر بود و از وی پسری آورد بعد از آن زن پادشاهی شد و نیم آنکه برضای شوهر خود با مرد دیگر میتواند آید
 چنانچه راجع به زن خود را تر و بر همی فرستاد و از وی پسری یافت چنانکه اگر پسری از پدر جدا و از مادر یکی باشد
 زن برادر خود میتواند گرفت چنانکه مسلمان پسری چون کنده ای زن بر او خود را که از مادر یکی بود و چون از پدر جدا گشت
 کیان نیز زن میتواند گرفت چنانکه دختر را بر او با پنج نفر کلاه دادند و دختر را از راجه روده نهم شد که در آن روز
 قدیم زن و شوهر تر بود پسری که خواستش مردی میشود با زنی میکند و او آن مرد را از وی زن را بر او
 زن عادی با مردی نمیتواند میران عاید حرکت داد مرد را بداند و طایفه کرد که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان
 باشد از آن وقت زن شوهری نمیکند و شوهر زن که در آن وقت که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان
 هر چه باشد یعنی خاسته و اصلاً را با این زن از آن است که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان
 و بعد از آن بسیارند و زمانه با نامی بویست که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان
 دانند و مرد و از آن زمانه بویست که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان
 باشد چنانکه در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان
 افعال و اقران آنچه بر ما معلوم و در کتب ما ذکر است آنچه بر ما معلوم و در کتب ما ذکر است آنچه بر ما معلوم
 نزد خویشان بوده با خوری رعایت و تقوی نمودن و از آن شوهر که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان
 ما دیگر در زیر آن ذکر رفتی مستحق شود و بر خود را از آن شوهر که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان

اهل جهان تا حال
 اهل زمانه
 و شرارت
 ایشان غالب
 طبع این دوره می

کاشن نغم

(۲۰۳)

بخارا

جلالیه

جلالیه

جلالیه

جلالیه

جلالیه

جلالیه

جلالیه

بزرگ باشد و خیانت کردن از روی نخوت و انا باشد و در امرت بندگی آنکه بر اخلاق نیندیسه است و
 در شرایع این حکام دشوار بسیار است چنانکه کاتب نور و صلی الله علیه و آله و آیه الطاهرین
 حکایات کبرجیم و سکون کاف غاری می نمودن مع الالف و سکون او فوقانی نام می است نزدیکان این نیا به عظیم
 نام آن بت را بشردی از آنکه و اکثر این حکایات موسوس و نهادند که در کتب و ... در آنچه ما دوست در حدیث
 هزار باب خانه در ادبیت و نوا می بسیار و قرانی بنده ... در حدیث و ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 بندوان بر کسب از حکایات می نماند و معیاری است امری ... در حدیث و ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 سخن گوید کرده بندوان ما امر و سخن کند و از آنکه و خبر و در احوالی ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 و شکم آن خالی است مانند فلک جز نیست اما از غلظت است گویند می از طوک ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 آن بت را در آنش شداوی با نداشت با و جور آن که اقمه شده و سخنان بود که بود گویند مسانی یکبار ... در حدیث و ...
 چون در نیم فسمه سخن شربت دیگر است بخایات ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 و آنچنان عراوه عظیم است که در نیر را در می پنجاه ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 آن عراوه و از روی آیت این کز کرده و اثر او اجزا و بندوان ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 سخن از آن ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 آسمان و زمین ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 بنام آن همه ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 هوشی گرم و آتش زاده آن و خاشاکش از آنست ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 و در دو دو ستم زمین خوشن مکانست آن ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 که روده شده است فکر جلند در بر وزن ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 و هوشنی با جو گرم است آتش از چاه و نیشش ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 در دوست نوا می بسیار مضامین است ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 و خدایت که در حلیس آن با روی نام نریخته است ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 بعد از معارف انسانی در نزد کز چلی بر نام ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 بوده اکنون در ایران دم و نوران ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 مشهوره اندر اقم بسیار می از ایشان ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 و باعثند فکر جمال آباد نام قریه چند است ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 نام خیره است از خیره بند و سکنان ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 نام قریه است در سه فرسخی میا در قریه می ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 از کرمان و محلی است خوش نشان زیند ... در حدیث و ... در حدیث و ...
 و ضم هر دو تشدید می مع ذوالاد و قدیمه ... در حدیث و ... در حدیث و ...

حرف با هم

نام ویر خراب خود کونید اکنون شش در خانه در اوست نواح بسیار از مضافات اوست از اقصای سیم برایش خرم و آبش
 سارگراست اکثر شتهایش میا بخش آبکش بندوان دیگر طایفه سکنان خلی مسلمانند جو در و این کوه واقع در
 و است در پیش چمن ماه و آبش نوحه بازار عقابازی در آنجا با کرم و کلامی زهد و صبح کاسه و او را خوردن عالی در آنجا
 نام است ذکر خستوز فتح جیم و سکون نون و اذمع الی اسکون در نام طایفه است از نصاری استی محکم و
 سیند قدیم آنرا نونک نام از آن طایفه بوده سلاطین عثمانی از آن کرده شتران نموده در این ایام کمر نشینده شد
 آنجا طایفه سلطان دم خروج کرده و کاز قتل مجید شمر از ایشان نموده آخر آن مرقدی منسوب شده و ذکر حکایت
 ناجیه است بجهت مال از اراجی مستان و محلی است منزه تر از آن آبش از چاه جویش نوحه و بخش عربانگیز و زینش
 و حفت غیر مردمش در صامت منظر و طاحت پیکر و حسن صورت و خوبی آواز در کشور مند و سنان مشهور معروفند
 خوبی حسن و خوبی آواز هر یکی میسر در تنه اول چون شود صبح برود در یکجا کار صاحبان شود مثل
 را هم خدیوم در میان انقوم بوده و ایشان را مشاهده نموده احوال طرد غریب نواز در آن شبیه همانند ذکر حسین
 بن جیم و فتح نون مع الی و سکون نونانی نصب است و عالی لفظ جنین نصیرت است چون در آنجا بار بار در
 بسیار است لهذا آنجا ما بخت که حکایت گفته اند قرب نواز خانه در اوست و نزد قرب از توابع اوست آبش فراوان و آبش
 خلدت ان از اقصای سیم و خاک گرم است از باد شام خست شام است آنم کوبید بسیار مباحث ازین اقصای سیم
 در آنجا توقف نموده است مردمش یکی عرب شامی میباشند کونید باقی آنجا بود اولد مقبول بوده است ذکر خدیق
 فتح جیم و سکون نون و فتح والی و سکون قاف ناجیه است از عثمان جویش کرم و نخلستان فسر و آن دار و چند قریه نمود
 دارد آبش از قنات مردمش یکی شید مذبح قومی عربند از قدیم آمده آنجا ساکن شده اند اگر چه فقیرند اما اشخاص
 خوب از آنجا ظهور نموده بنده میرزا ابو الحسن قبا بخش شخصی دانشمند و شاعری پاینده بود در اقصای سیم و در
 صاحب بعضی اخلاق پسندیده و اوصاف حمیده بود با شکر فاساد کار و از این سالی زمان در ارا راست چند کاه در
 خدمت مولانا ازین بسیار مشاهده نموده با آن خرم مولانا در جو نموده در آن مضامین خوب پیدا کرده پس با یکدیگر در نزد
 کاشان بود همیشه زانی آنجا شرف و مسواره در منزل قهرمانه موافقت می نمود و سخنان بجهت سبب ان بیان میفرمودند
 خوب می نشست و اشعار خوب بگفت این بیت از اوست (بیت) یا ساقی سبب در آن شراب ارغوانی را که گشت زجر
 آدم کند ما ز نذرانی را و ذکر جنگل لفظ جنگل زمین بردخت و کونید قهرمان جنگل بسیار دیده و جنگل بسیار مشاهده کرده و بنده
 جنگلها یکی جنگل بندوست است و جنگل مسند و جنگل حبال گنبد و جنگل بوم و جنگل ناز و جنگل ناز و جنگل کلبان و جنگل
 شروان و لرستان فارس و کرمان و خوزستان و بنگال و امثالهم البته آنجا آباد و معمور و جنگل در آنجا موجود است
 ذکر جنت بداله بروزین چند پال فسیله است از قصبات پنجاب و محلی منزه است آب است قریب ده نزار خانه در اوست
 آب جویش فی الجمله کثرت اکثر در آنش مند و است بعد مسلمان کمر دیده شده ذکر جهان آباد از آن
 جهان آباد نیست کونید در اصل نام دی علی است در ضمن حرف ال مذکور شده و ذکر جنت کنگر در اصل نام دی علی
 بود و جنت کنگرین کسب نامه آباد کرده جهان کنگر سیم نموده و ضمن حرف دال خواهد آمد ذکر جرد کبر جیم و جنگل
 در اوج الی و سکون دال بگویند بت مال چند پاره سدی نموده در اوست با خاشخ خوب و بسیار تنش

بجای

بجای

بجای

از آنجا که در این کتاب

بجای

بجای

بجای

حرف ابجدیم

و کرمیت می پرورد خان الاشان از دیوان جوانی در کلمات امرای عظام شکست برده و کرامت شویا را پیران نموده بسنگامیکه سیدیا
 زمان دار الملک پانکو خان را بکف کفایت نایب تسلطه گذاشت همان حدت نشان پاریش سفیدی شاهزاده ستر فرزند
 لوامی عزیت بصوب آذربایجان برافراخت نایب تسلطه را خدمت رسانیده کرد و لوامی جان فشان در کلاب شاهزاده بعل
 آرد و با طایفه ره سپید مجاریات را برانده و در وقت با بر سر حدت میر و چند گاه حکومت بلده خوی و در ارض و در
 فرورد چند گاه و دیگر در قسری غیر تریز اوقات خود را پوشدلی گذرانده و هر گرامی خویش بر فیه حال دوستان مولودند
 خدایم صرف کرد و نایب غیر که بدت سی سال باشد که معرفت حال غیبت مال آن خان والا نشان را داشته و اگر اوقات آن
 عاقبات امیر را فرستاد با غیر کمال محبت نمودت است و عواره با ستر ضامی خاطر غیرت می گشت غیرت محبت کریمی
 آن امیر غیبت و اتسی و از معاشرت و روانت خان والا نشان خطوط کتی با وجود امور حکومت و مشاغل امارت با اهل
 حال قرین با اصحاب کمال تمسکین در صدق و صدا کتار و در خدمت فرزند زمانه بود و در بیرون شهرت تو کوشید که کرمیت
 فریت پوشیده و زحمت بسیار کشیده و مرارت و زکار کشیده بود غیر مانند آن امیر معرفت بصیرت نایب کم دیده و کتر
 مشیده بصیرت این بیت هر که آید بجهان اهل فشان خواهد بود اگر پانیده و باقی است خدا خواهد بود در سینه بزراد است
 چهل خبری در دار السلطه بیز و داعی حق را با جایت نموده و در جوار قلب العارفین حضرت بجز و علی شاه قدس سره میاورد و با نجاب
 در بدالطرف با تبه منظر علی شاه کرمانی و او مرید و نقلی شاه کرمانی و او مرید نور علی شاه اصفهانی بود و نیز هم خواب
 مرشد غیرت که سیر برده بود و لا در خدمت جنلی شاه قدس سره قبولی بود و تواتر علیه ذکر جمیع نام در موضع است
 یکی از این در باب اکنون عمادیه شهر است غیر ندیده و دیگر بگوکت در محاذی قاسم و معده و جهت غربی رود و اقل اقصت معده
 قدیم در آن طوک بود اکنون خراب است و کتبه بران در آن بگوکت در حرف اوله ذکر میشود و ذکر حضرت شمس از بعد این است
 یعنی کوبیده حیراف از توابع صناعات سمت مشرق است مسافت تفریح دور و با فاشش بر خوراست مردم اینجا کجی زید می
 در قوم عربند و نقل سیرگاه اهل صناعات ذکر حیرت بدلی است از کرمان و طحلیت که آب فراوان دارد و آب فسیلیم و
 او پیش گرم و نام سازگار است جاشس برنج و کتندم و غلغلس شیشی زبیب قرب چهل یار تر نیب مسعود دارد و دیگر چیزها
 قلعیم قصبه است از قدیم چون فراز کیشرا از حضرت ابراهیم و حضرت اسمعی و حضرت یعقوب و حضرت یوسف حضرت شاه
 علیه السلام در آن کتبه واقع شده لهذا با تجار اخیل از حرم و خلیل القدر مس نیز کوبند از بیت المقدس مسافت پنج فرسخ دور و اکثر
 مشید است بر خوراست قرب بزار باب خانه در اوست چند پاره قریه مضامانات اوست می در زمین پشت و بلند اتفاق آنکه
 در آنجا بدست با اید کتبه که پیش از کوز و بر پیشتر است نیز از قسیم دوم بواش اندک گرم مکنه شمش رقم عرب و
 بکلی شام به جهت معمان دوست و غریب نواز و در آن مشیره تمام از دوزخ و از میرزا انجیر شمس با قیاز است مقابر بسیار است
 میان قصبه واقع شده عمارت آن کجی از سبک کتبه خام و در حایت است حکیم و مسکنهای او و دوزخی و کتبی و بیج کزنی تپش
 بدو وارد و چندان آن کار شده یعنی کوبند آن عمارت از بناهای حضرت مسلمان این او اوست که شاریت با بران حضرت رخسار
 غریب تربت آن بزرگوار این بیخ خانه علیه یکجا بجا جت خرد و قصبه از عزمه اکین مطومات ترتیب داده بصبح و شام ساد
 خوانند که طعام ساز است ایشان آمد طعام ترند و میرای عیال خود بزمند بایه قاعده اندمان حضرت این بیخ کاحال استر زنده و آید
 بر دوام خواهد بود و کرم حیرت آنرا کیدان میسند کوبند و این است معرفت و کبریت آب حضرت زمین در غایت بر او نوشت

سید

حیرت

حیرت

مجلس

در این مجلس است بر ما و کرم و محبت است که در حال بد و سخت مساکین را نصرت کند و انوارت و معنان نام و برادری علی بن ابی طالب
 این شهر این مسام این فرخ گشته اند نام خویش را بر روی زانند است که در وقت سال خیرای خستند و در طاس
 و از جانب جنوب ولایت عراق و از جهت مشرق بهمن طبرستان را دارند و از جهت مغرب خاک معنان را در ایامان
 طاشی از سهند از ای معنان بازده فسرخ و در طاش از دیمان ای طاشی و از زده فرسخ بیاید سمر و اگر شستنی است در کجا
 مذکور و اتمام بی در طاشی با محراب است اگر طاشی در کنار دیانت درشت نوسن و کنگر و ایامان از بلاد و احوال است
 امکان بر ششم آنچه فرادان این بر شش ارزانت عیس بلا و نهای و فسیلی آن یاد از فسیلیم چهارم و در چکل واقع شده است
 کیلان از رود بسیار و جویش با ساز کار است و حقیقت آثار ساکنان آنند یار قدیم آن زمان که در حوس بود جدا طور است
 بیضا مانند سایر اهل ایران اسلام قبول نمودند و در رود و در قرب ولایت سال جدا در جبرستان پدید شد اکنون که سینه برادر
 دوست و چل و رفت جریسته علی شید امامیه ساکت ساکت جعفر زاده موثقی که در شش ولید و از عالم معرفت پدید و با سکن
 و سواد فتنه خاندان که در حساب جل برابر و کیلان است مثل کلونی لایق مشهور است در زمانت سکه خراسان
 آنجا که نیز از شهر نماند و نزدیکت به حیرت سبحان امرای دانش و عرفای عالیگان آنجا نیز که هسته از برید علی و داد
 معارف تمنائی از آنکه اند خرد یک دیلمه و سواد آه کیا از آنجا بودند و از عرفای شیخ تاج الدین را و در شیخ ابراهیم از آنجا خود
 نمودند به آنکه ولایت کیلان بدو قسم تقسیم شود قسمی از سبحان و نوسی آن و قسمی رشت و تواج آن اول سید اهل کیلان و با اسلام
 و حوت نمودند و صراحتی از سواد است طلوی کرد و بود آن زمان ظهور شاه اسماعیل صفوی مردم آنجا زیدی و جاد و در آنجا بود جدا خود
 آن شاه بقوت صورتیان شجاعت بنام مذبح امامیه قبول نمودند و رقم که دیگر آن ولایت شاهه شده و چندگاه خوف
 نموده و با انالی آید بار ابواب معاشرت نمود و بسبب کثرت ظلم و جور حکام و عدم انقیاد بر احکام حضرت ملک علام و بیعت طاعت
 شریف مقدس و وقت شتت و رحم بر خستند و مساکین قرب از زده سال میبود که در تمامت ایران بنمرد در ارض کیلان لشکر
 و بار و طاوون آمده کرده انوره و قوم با شکوه در عرضند مردم گوشه گرفتند چنانکه در همین سال از زمین رشت کوهی از شهرای
 کیلان شتت هزاره بر روی پتله سینه راکس طاعت ملاحون و عالم آخرت رفتند سایر بلاد و آنجا از این قرار حساب کنند
 و اگر چه کمر فغانی در لغت هند با نشت و کمر بر زمین که معنی شهر است یعنی جان شهرینه و کفا و بده ایست و چون از اولیم
 دویم جوایش گرم و آتش روان و خلافتش فراوانست آب چاه سینه از در آتش در زمین مسوار واقع و جوانب او به شش
 راجه جی سکنه و لدی است رای در زمان قهر شاه هندی آمدند و با شکل منظر احوالش نموده و دوازده در دوازده خانه ساخته
 جی کر نام نهاد و بار دانی و امکی از سکنه تراشید و در غایت استواری تمام نموده و دوازده سوار خانه در او تمام گردانید
 دولتی که در مدت سه هزار سال از آباد اعداد راجه جمع شده بود در هندی سال در تعمیر و توسعه و تقسیم آتش خرج کرد و
 چنان شهری بر آورد که دیده رده نگار مانند شش نموده و گوشش زمانه مثل ششید جمع و یار و کوه و بازار و چهارش کیلان با بار
 و ابواب خانواد و کاشا و دروز ناخادی و معانی یکده که با خات یکو و بیاتین چون میسر بسیار در رود و در خارج آتش فکاهی خوب و
 میرای هر خوب ساخته اند مسکنه اند را خلف و اگر و معتقد رهند و ان و قلی مسلمانند در آن شهر هیچ ذی دومی را بر و چون کنند هیچ
 جانور را اذیت و آزار نمایند حتی مار و عقرب نیز نکشند و بنا و حیوان محله و مرغان و با ابالی آنجا نهنس دارند و از جهت آنکه
 ایشان بر خوردند و اگر راجه پر صاحب چندین راجه صورت سکن بن راجه جی سکن شهر یا ماطا

مجلس

کاشن پنجم

(۲۱) بلی نعت تاریکی شب سائیس میکند و در عهد فراغت راحت میسپند پس در این حالت اگر برای معدلت ارای میام حال اشان
 قهرمانانند یا صین نواز شمس مطرف نماید و حاضر در دیشان را از کلبهای اتفات شاد و خرم نماید غریب نخواهد بود چون ترجمه معانی
 کلام را در خدمت جلال بیان نمود راجه از مضمون عرض بنیاد حرم گشت بواسطه ترجمه فسرمود که از غمهای کلام تو چنان معلوم
 میشود که بجانب اقبال نموده قسیر این مصراع را بخواند و ترجمه مضمون آن را بسبب راجه رساند به صراع هر که سببی دوست دارد و دوست
 خویش را راجه فرمود که اگر چنین است بر مراد جانوایی بود غیر عرض نمود که مراد هر چه است راجه فرمود که مراد است که چند
 دیش پیش باباشی و همان ماشوی را تم سرتسلیمش آورد و راجه امر کرد که فیصل سواری بسیار در نزد جن فیصل را آوردند و هر دو
 بران سوار شده بشهر درآمدیم مدت سه ماه قهرمانگاه داشت از لوازم همان نوازی و تسبیح حمل نگذاشت که اگر جمیع نوازگان
 راجه مذکور کرد و هر آینه دقیری دیگر شوغرض از این کلمات صدق سات است که انبای زمان و اهل ایران بدانند و
 ارباب انصاف معلوم کنند که در هر ملک وقت در هر دین و دولت ارباب عدل داد و صلح و مساوی میباشند و رعایت
 خاطر قهرمانان خود لازم می شمارند و از هر قسم مروت و تقوت نسبت بدو دشمنان هر وقت فرو میگذازند و برای فکر جمیل از مقام
 جاه و جلال تشنه نموده در کمال حسن خلق و تواضع با گوشه نشینان معاشرت و مصاحبت میکند و بجهت تقاضای ذکر خیر و نام نیکو
 فرزندان یی بر زهر صرف میسپندد شکر نام نیکو گرداند تا آدمی بگرداند سستی زر کار **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ**
 در میان حرف جمیع فارسی را تم گوید که در حرف جم فارسی اگر چه دیار و بلاد بسیار دیده و شنیده شده است با بطریق اختصار
 از آن کشور را تم میآورد و اگر چه حاج از بلاد توران از سبب شای قدیم الزمانت سابق بر این بود که آن خوب میباشند چنانکه حکیم
 فردوسی گان حاج را تعریف نموده است و قهر زنده ذکر هر کس که بر است معروف بکثرت جلال و قلال بر صرف از ترجمه
 پیش خوب میباشند بر اول آنجا که غایب کنیزی و شاهی مذنب و دیگر کافر در اتم هر کس ندیده اما هر کس بسیار شایه و گردیدند
 ترفیع آورد و ذکر چاره کار فریاد است خلد آماره فسرخی دار الملک کابل است شمال آن واقع و جنوب آن اسیح و طرف غربی آن
 کینر سحر کوه خیم اتفاق افتاده و دامن آن کوه بنیاد گشاده است آنجا از غوان زاریست که در هنگام مبارمانندان در روز کار زنده
 شده و شش کینر سحر و عرضش نیم فرسخت چاره کار فریاد تصدق است پیش از روز اول پسند و خاکش حسن خیر و هر پیش فرج
 اخیر با خاکش فراوان و فرا که سره میریش از آن مردش حتی مذنب بنیاد متعب اتم چندوم در آن تقریر بوده است ذکر خیر
 بیخجم فارسی سکون نام در اسیح اسیح و سکون نام ولایتی است بخت مقام نزدیک ملک بنحان جمیع بلاد آن کوهستان کوه
 آنجا طولانی واقع شده جای سخت و جنگلهای پر درخت است بر برای خوب اردو در شش یکی اسمعیلی نام سبند را تم ندیده و مانند بارش
 نام خیرانی بسیار دیده خالی از جهت صدقت نمانند مانند مردم ایران لی قهرمانان را قهرمانان باشند و ذکر حکام شریک
 از شهدای جنگالاکون او را اسلام آباد خوانند قرب شهر از خانه در اوست و قزاقی چند مضامین است آنجا برای آنجا مانند
 باد بخار است اتم دیده خالی از لطف نباشد و ذکر حجره کبر اول سکون ثانی و فتح راد سکون نام بندریست که در
 فرعی بندر گلکته واقع و جنوب اربعه اش و اسیح قرب چهار هزار خانه در اوست چندین فریاد از مضامین است اگر مردش
 و دیگر اهل ایمان و عقلی خفی مذمبند از باب دولت اعلی زیارت خوانند بار بسیار است اتم دوسه روز در آنجا بوده وی در کنار رود
 گلکته واقع شده است ذکر حج هزاره بگویند تا این پیشاور کشمیر و ناحیه ایست بنیاد کینر از قسطنطنیه تم پیش خوب
 خرم کند اش اگر قوم احاقن و دیگر بکنند و این قریب سی پاره قریه مسوره در اوست برای کرمیریش بخوار است مصراع همه چیزش

کاشن پنجم
 در بیان
 کاشن پنجم
 در بیان

ذوق حسیم فارسی

چند
نسخه
چند

فراوان غیر آدم و کمر چزار قبید در نام نوکیت در قریب زمانه که پراکنش فراوان آن صورت و خاک سپرد بر پیش بفرست
 بر شیبی مذنب تعلیل اوله و بند و تم کرده دیده و کمر خور سعد ولایتی است با پیران از مضامین آند با بیان دانان که نام ایران
 بعضی گویند چو سعد همان پیر و است و اتمه علم و کمر حکمی تصدیق است در مد فرسخی دیده و شاد و قریب هزاره ناصبه باب خانه شاه
 و چند مرز و مضامین است و در زمین مجاوره اعیان و افرایش است برایش عار و آتش سازگار است مردش خوشی مذنب است
 دانامیه تیز در دقت کمر است با دیده و مردم آنجا را ملاقات کرده در ایشان رسیده و سالکان حق پرستیده و دیگر کثیر ایشان
 اقدام میکند و کرمیان عسکر هندی معرفت آید شش نام آن بزرگوار و مردی اقتباسی بر او ایام حیدر مشرب علوی دیده
 جعفری است اگر اوقات در ذکره فکرو واقعه بود بعد از فراغ از مراتب عبادت بت خود است نه حال قرا و سبکین
 حرف سینره عمری مقول آید و مقام عمر بر ادبی عرفان شتافته روزی تفریح عرض نمود شمس به شود چهره زردون
 نظری برای خدا کنی که اگر کنی همه در دین یکی نظاره روانی اگر غیبتی فسد مانی و راه نکات از دست نفس آتانه فانی
 از اصناف الطائف حضرت شما در نخواهد بود که انبای زمان گرفتار اسم و جلالی سمی کی عمری شنود و جان مینده و دیگر کی تیا
 علی عمری زندان از عسکر خرامی و این از علی جز آسمی نداند و اگر کسی پرسد که حرکت و حقیقت علی چیست هیچ نداند و در آد
 ریش با و سخن میراند چنانکه گویند در زمان سلف شخصی بود علی نام انا خارجی و متعجب بود در تفاوت شرارت چون عسکر
 میبود و کسی دیگر عرفان نام داشت و جواره علم زهد و تقوی بر سپهر سعادت میافزاشت در کرامت حال سعادت احوال علوی
 مشرب و جعفری مذنب بود و پیوسته در طاعت و عبادت شریک میبود من الا اتفاق علی آنجا که شرارت است
 زیادت علی مشرب است تا است عسکر سوره سیر از علی از راه بسیار دیده و اذیت فراوان کشید علی با وجود آنکه ایاه و از راه
 کرده بود نزد شمس بر عسکر رفته از عسکر شکایت نمود گفت ای پادشاه دادگر اندک دست عسکر یا از دست آن سسکر به عرض نامم و
 چگونه زبان او کشایم که عمر برین چاکر و دوار نرود زهار من بر آورده است اگر از جور او مد شرح و هم متعجب صد قیامت
 و آن نامم چون سلطان شمس مذنب بود و در تعجب برستیان بقت میسود قبل از آنکه تحقیق نماید و هرگز قیاس بکنند
 که تو راست میگوئی و راه صدق میجویی زیرا که ظلم عسکر بر علی از قدیم بوده و دست جو بر علویان کشوده است آنچه عمر بر علی کرده و از
 عالمیان حیانت آنجا که حیانت همه حاجت بیافت آنان گمان آنگاه بر اخبار عمر فسران داد چون عسکر سوره سیر
 حاضر شد شریار زبان تهدید کشوده ام بیست فرمود عسکر مدروضه است که حال حال و چه و جاه و جلال سلطان نامان بجا
 خود مزین باد که شریار قریب نخورد و شخص اسم پادشاه را از جای سسکر و سخنان عرض امیر بر کس را استماع نکند و کلمات معنی
 که مشن نفرماید اگر چه نام بنده عمر است بگترین به گمان امیر حیدر است و اگر چه اسم وی علی است لیکن از سستیان فعل است
 سلطان بعد از تحقیق و تحقیق سلوک فرمود خندان گفت و عمر با اصفهانی الحاف شامانه تراخت و علی را اولی طبع نموده از روز
 خود جو رساخت عرض از این کلمات است که خلق روزگار گرفتار نام و پرستار پیمانند تو خوشتر بر ازین قدم بران و از
 رسم گذرد و خود را بنسی برسان ظلم بر که او بخت تو بیکس شمس خود از نسل علی خواه از عسکر آن بزرگوار دیگر باره فرمود
 که درین باب خصلی و دیگر برای تو عمل کنم روزی کی از مردان فرجه عسکر احرار نقشند می ده سس بره از فرجه سسوال
 خود که شمس چگونه است جواب فرمود که حاجت شمس سلطان است پیغمبر آخر از زمان از ایش ایمانند سسالی و دیگر باره عرض نمود
 که فرموده معنای راشین را من میکنند و شب صحایه کزین مینمایند که دلیل ایشان بر من اطمینان است لیکن عرض نمود که فرموده گویند

کتاب سید

(۲۱۳)

که خلفای شامی بودند و غلبه خلفت نمودند و ابواب جزیره عجم را بر اهل بیت رسول گشودند و بلوغ فدک را از دسترس رسول خدا بستند و چون
و گویان نسبتاً رسول پذیرفتند و در پیشگاه آن حضور نمودند و بی ادبانه آن حضرت را خلیفای آنجا گشتند و تفرقه و جدلی در میان
دادند و به جمعی بسیار درین انجمن نهادند و امیران و منسین علی را در میان بر گزیدند و چنین مآل که دو کوه سواره عجم
بودند و از ویل ساخته این عباد که یکی از صحابه کبار بود در خیمه گشودند و اباذر غفاری را که در این امت نظیر همین بود از آنرا داشت
نمودند و حال بی را حرام و حرام آن حضرت اصلاح نمودند آنچه عایشه طهره و سینه معاویه و خالد بن ولید نسبت با علی این مطالب
از جنگه جدلی نمودند باطل آنها خلفای شام بودند و نسبت که شیعیان رسول خدا ایم برانگروه بستند و پیروه من می نمایم و کلمه
شریفه **أَلَا أُنَبِّئُكُمْ أَنَّ كَلِيَّ الْقَوْمِ أَفْقَلُ مِنِّي** براتقوم من کفیم و از آل ابرو سفیان بنی امیه را بر پیوستن آن کرده مگر در بیجا
و از عجم جز در خود فروختن ایشان که نسبت بخاندان رسول خدا را بریم و این من وطن ما باعث قرب باستانی دشمنی رسول
خدا میساریم خواه در جواب فرمود که مگر شما چنین اشخاص را دوست دارید و از جهت اشخاص اشغال این اشخاص کراحت از لازم
شمارید البته بر چنین مردم که متصف باین اوصاف قایل این افعال باشند من لازم وطن کردن از راز دست و شما خلفای
دوست داریم که بدین اوصاف مبره موصوف نباشند و با تخان خلفا محبت لازم شماریم که به قیسه جان خالصه خاندان
خدا را بخرشند و از مخالفت حضرت رسول از روح نبوی جنتاب اجب اند و در وقت اولیای خدا در پیروی شریعت
سماعی جمید نظیر رسانند از باب برینه علم تجاوز کنند و در از بندگی و عبودیت او زنند (جیت) بر که با جانب
حق نه گزشت بر که کوباش من ندارم دوست **وَصَلَّى اللهُ عَلَى نَبِيِّهِ وَآلِهِ أَتَقْبَلُونَ** ذکر حسنه
لفظی من بقتضی و سکون نون و لغت بند شهری را گویند که در کنار دریا واقع شده باشد و چنان اسم اشهر است از بلاد
و از بلاد مشهوره است از اطمین دوم بر پیش گرم و سکنه اش اغلب بندوان دیگر مسلمانان قبلی اهل ایمانند که نیندیدی بر
و شهری شرکت ذکر چکل نام شریعت از ترکستان خویان نکان بی بدل و بگوش ضرب القبل دانستند است
محققان پسند از اهل که در روی خویان حسین و چکل مردش قوم ترک زبان اقم مشاهده کرده است و اگر چو چکل
لفظ چورس را قمر معلوم نیست که چه لغت است لیکن نام قریب است قصبه باند در یک منزل طبله خوی واقع شده و این بزرگ
خوی اتفاق افتاده طرف شامش که قریب بخیره طرف جنوبش واقع شده قریب هزار خانه درواست اگر موه سره بر پیش
مردش علی شیبی در بیه ترک زمانه اش خوشگوار و جوایش سازگار است را قمر کتب در اقم بر بوده و اگر همین کتوبت
مروفا دیار است بر صرف از شیم دوم و ستم و چهارم شفت بر بلاد قدیمه و در این خطبه و حسابات سموره و نون
مشهوره قانون ملوک چین چنین باشد که غریب اولایت چین ندارد و احد برادر کفر اسلام از بخانه حکمت خود را ندهند تا آنکه
در کتب مورخان دیده دار اهل تجار سینه که تقرب جو از آن بقدانه شنیده و از اشخاص چند از انگلیس که بطریق سفارت چین رفتند
بودند استماع نموده خلاصه بعد این است که چین نام سپهر است این فرج کرده انگلت آباد کرده و حساب خود مرسوم فرموده است
چنانچه در ضمن ترکستان اشاره بدان شده و انگلت این مشرق و جنوب ایران اتفاق افتاده راه نرود و اده شده باشد باز
طرف سمخر است اول از راه دریا کشته تجار و خلق برود کار ازین راه نرود نمایند و در بندر لاسا که از بنا در چین است خود
آیند جدا و او دستند انجام امور از بنا تجارت حاجت نمایند دوم از ملک خن و آناه خشکی است و در مفاصل آن آسان
اندر سرحد خود آن یار شکران بخت محافظت است و هفت یکان در آنجا در همین است که معاملات از باب تجارت است

کتاب سید
 فصل
 در بیان

کتاب ششم

(۲۱۶) است قدیم اقامت در شهر حلب بنسب امامیه در اوج تمام و شست پنجاه آورده اند که چون مستر اند و این بود یعنی در بغداد امر خود
 که سب صحابه معلوم را بر در دیوار مسجد نویسند امیر سفاقد و این همان که حاکم حلب بود او نیز امر نمود که چنین کند و خطای امامیه
 صاحب تصانیف معینه از اخبار جرح استناد اکنون که سینه هزاره دینت و چهل و شصت هجرت قریب سی صد سال میبود که بخت
 خدیو مسلمان در ملک ال عثمان فرقه شکیکه مصرع بانک مسلمانان و دیار فرنگ است اغلب اگر شاهی مذنب قوم عرب
 و بنیامت متعصبند و دیگر خنثی و دیگر حیوی و دیگر بیووی و اقل قلیل شیعیان میانه قریب و صد هزار باب غلام سادات صحیح است
 هرگز کسی تشنه چند سال قبل از این امین مرام حاکم و سادات نزاع عظیم بر آورده قتل و نفس از سادات گردانیدند چنانکه
 مسجد زکریا چندان سادست قتل نمودند که از خون قتیان معین مسجد الامال کشت قرانی چند استقام خون آن بجا کاران آنظارا
 دریافت و در سینه هزاره دینت است بی پنج هجری چنان نژاد شدید که در یک نصف شد با ایش بودی عدم شتافته و تو
 روز عشر در آتش ظاهر کشت مرم مردم حلب بنید چهره و از مباح حسن با بره اند و لطیف طبع و ظریف با سینه و غیره دست کینه
 نوازند اتم گوید که در آتش مدت شش ماه توقف نموده از باب فضل و کمال اصحاب بعد و حال در آن شهید شده بدگره غیر
 ایشان مبارک است بنیامه نوگر شیخ امیر ایم درویشی و در سینه بند علانی کشته بود و بر امور دنیا و اصحاب کرامت است
 و حال از فضیلت صوری نیز نبود دنیا دیده و کسین هیچ آن رسیده و از ظاهر روزگار امید بود روزی قهرمانان عزیز مسئول نمود
 بلکه ام اشخاص و دوستی بنام و بکدام کسان طریق غلتا عزت تمام در جواب فرمود با اشخاصی که در پنج وعده بحث با با بخت
 دارند و در سگام و دستا خودی در روزی استساری از طریق محافت مراقت سپانند زیرا که در زمان رفاه و راحت و در آن
 دولت و حیات بسیارند نسوز تو تمه و آند شده نمایند و زمان اخلاص و کفایت گشایند که صلاح دولت این و مصلحت
 چند است که اگر فلان خدمت جری کنی مرد این است و فلان لازم شخص بی طبع دینی فرد است حال آنکه شریک خود است
 چون و در کار اقبال برگردد و زمان دولت متعین شود اشخاصیکه از جمله دوستر بودند و اهلان اخلاص و ارادت زیاد و سینه در دنیا
 عداوت بیشتر نمایند و ابواب سعادت تا ماهه گشایند و جبهه طبع خویش نمود عثمان تمت اقره اقره تر کنند و برای مطلب خود
 که حاصل کنند بجز در طلب خود کاران هیچ کسند آتش قند و آشوب را مشتعل سازند بعد از تیر این کلمات صدق سواد فرمود
 که در این باب برسی تو فصلی حکایت کنم بدانکه در ایام سلف یکی از اصحاب دولت تروت بر رسید که ای مگر و ایامه کامیاری چند
 فرودست واقعی داری در جواب گفت که اکنون مرا مسلم خست زیرا که بسبب خسته تیرا و آماده و ششاد خست و دولت
 کشاده و کثرت کنت و حقیقت نوی اوده بر کس ناف دوستنداری و غمخواری میزند و دعوی اخلاص بندگی میکند خلق روزگار
 و اینای سیل و شمار عاشق جاه و جلال و غالب دولت مانده چنانکه وقتی از او طاعت در شهر مرات شخصی بود و کسی که حاکم برت
 شد ترودی رفقه اظهار تشق میسر و روزی بخدمت حاکم وقت رسید زبان محدودا کرده و طریق اخلاص مندی پیوست
 که شهر یام مرات از جمیع آفات طیبات نامان خسر نهایی فراوان در خطا کنت عثمان باشد این بنده مخلص فخلص الوداد و در دنیا
 دیدار نمودن چنان بود که بندگان با هم مسخه جرات تشریف آوردند و در حالت برقرار ارادت آماده و بخدمت رسیدند و در آن
 مقدس خاک برات استرغف و عزیزین سازد دست از روزگاره آنچه مذکور خاطر کترین بندگان علی غنیم و عثمان بعین بیان مشاهده
 نمود آنحاکم عثمان ای کلمات کراهی او را صدق چند استنبیح قبول جامی داد و بر فرید حال و فراغت بال آن کثیر الاضلال است تیرا
 تا آنکه چند کاه بر این منوال کدشت گاه و حال هرات با شریک زمان مبدل کشتا کس بر دی از حاکم اول بر تافت و بجز دست حاکم جدید

تاریخ

حکایت

و بیاد خوش آمد و تعلق کرد و از حاکم قدیم مسیخره یاد نیاد و در کلابی کتی عظیم دست از اعلی و نوازاد نگارم بگماست بحدود
 پنج بر تاجم از راه خدمت سر بر زارم از خاک به گداه چون این خبر بگوشس حاکم اعلی رسید بغایت تعجب و اندر یکمین کرد
 و جنبه در رخ گفتن گرفت و با چار بارت سوزگار مصابرت نمود و سایر صفای کرد و دشمن با حاکم تغییر یافته حاکم قدم بسند
 حکومت فراموشی شانت آن بدین دیگر بار بخدمت آمد و رفت و سر جزو نیاز بر زمین تعلق نهاد و بنسب او خوش آمد کرد و آن
 گرفت اظهار تشنگی نمود و شمشیر بر او استیلا کلمات ابریا او بر آفت در جرم بر آید گفت ای در بخت پست بر و سبباه پیرا با گن
 من استیجی و ابروی مرا نره و خندان برخی آنکس حسرتش نمود که ای شمشیر من حاشی حاکم بس تو هم نه خاشق تو هر شخصی بود
 سنده حکومت برات مستحق کرده و شمر با این ولایت شود حاشی اویم و بر ولایت او بگردم ای حاصل علوم باس و کافر مردم حاکم
 حاکم مراتب شده در آن دستش را و فامند دوست جان و محب جان در عالم بغایت کم است و وجود او بلند اگر چشم غریز که
 و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و کرم شیخ اسماعیل کمالی شمه صاحب احوال و نسبت کمال بود و در وقت
 بنیای زمان اعلی جهان استوار میسر و اگر اوقات بان افراف بر برابر بنیای میکند و شیخ احوال و تمییز احوال ایشان میکرد
 و مورد احوال ایشان را بنظر مردان میآورد من اتفاق مردی ذمت اعلی غیبی فسرود و قهر عرض نمود که برای سلام من
 در مسلمانان این نوزاد طریق خدمت مؤمنان نمودن چه صورت دارد جواب فرمود که باب معرفت اصحاب بیانت گفته اند که
 چون کسی دعوی مطهری و ادعای با عری نماید رد حق مطلب خویش بر افنی باید اگر نه و نوری و اعدای شاید و چمنی اگر کسی
 کید که من مسلمان دار اهل ایمانم و از افعال مسلمین و احوال مؤمنین عری و بری باشد آنکس چگونه مومن باشد بدقی خبر
 السلام من سلم المیلون من بدیه و لسانه سلمان است که مسلمان از دست زبان او در امان باشند و با
 الاسلام غریب فسیرو غریبانه ای بنده میکند که مسلمان کم و حدیث المؤمنین اکثر من کثیر پیشا لا تخشیر شد
 میدد که اهل ایمان چون اگر غلظت است این حدیث که گوشس کن و حقان در میان فراموشس از جبار ارضاری نفسی همه حریفان
 شده که امام محمد غنمه فرمود که ای جبار ایانگنا میکند کسی که دعوی شیخ میکند پس که قائم باشد بخت اعلی میتا الله نبت
 شیخا که کسی که پر خیز کند از مدعی اطاعت نماند حقانی را ای جبار بغیبا خستند شیر شمشیر ما را امر بنواضع و فسودی و شرع
 و بسیاری یاد حقانی و کفر است عوم و عسوفه و تنگی باید در داد و در شهد سمایه نمودن از قهر او مساکین و قرض و امان و سپهان
 و راست گوی سخن رسالت قرآن نگاه داشتن بان از کلام دمان و خیر خوازه خویشان بقید خود باشند در همه چیز پس جبار
 رضی الله عنه عرض نمود بان رسول الله من احدی از شیخ را بان صفات نمی بینم حضرت فرمود بر اینها ای باطل مرد که مومن است
 در در آنکه بگوید دوست دارم علی را و او در امام میدانم و اگر بگوید من دوست میدارم حضرت رسول خدا را و علی که حضرت
 رسول خدا بهتر است از علی مرتضی و علی رسول خدا را بجا نیاید در بر رعایت سنت او که در محبت او با و فایده نخواهد
 بخشید پس از خدا تیر رسید و در نهایت از برای تحصیل ثوابها که در نزد حق تعالی است میان خدا و میان احدی از خلق فرشی
 پیروزی نیست و موجب آید که برید این آنگه که در ابتدا از انجا که گمراه ترین بنده کسان بودی حضرت سبحانه و تعالی کسی است
 که بر نیز کار تر باشد از برای خدا می تواند عمل کننده تر باشد جماعت حضرت باری بخدا کند که قهر نیستوان حسن بود
 حق تعالی که طاعت او با باریست بزرگ استش نیست با باری خدای تعالی نمیست هر که مطیع خداست او ولی
 است بر ولایت نامیستوان رسد که بگو کار می پر نیزه ری و نیزه در حال و غیره از حضرت صافق روایت شده و نسبت

شیخ اسماعیل کمالی

گلشن ششم

مشید جگر کسی که خیف باشد مشکم و فرج او از حرام و شهید باشد استیادوسی او در ضاحت و عمل را خالص گرداند از برای خانی
 خود امید ثواب از خوف عقاب او داشته باشد اگر چنین باشد با کسی که بیستی آنها باشد خصم را اینها شیخ طوسی غیر در آن
 کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین در شب فری از سجده بپایان آمد و توجه فرستاد شد با معنی با حضرت قوی شدند آن
 حضرت ایستاد و از آنجا حقه پرسید که شما گفتید گفتند یا شیخان تو ایم امیرالمؤمنین از روی غرض نظر کرد و در روی
 ایشان گفت چرا نمی بینم بر شما بهای مشید را گفتند یا شیخ حقیقت آنحضرت فرمود و زرد رویانند از بیداری
 شب و کور شده چشمانی ایشان از بسیاری کزیر و خم شده چشمانی ایشان از بسیاری ایستادون در جوارت در سکنا
 ایشان فرورفته است از بسیاری روزه و لبهای ایشان خشک و از بسیاری با عا و خیار خاشاکان بر روی ایشان
 نشسته اند ایشان را با و بر حضرت صادق فرموده که نیست مشید تا کیک زبان دعوی تشیع کند و مخالفت نماید ما را
 اعمال و آثار ما و لیکن مشید کسی است که موافقت کند ما با زبان دل متابعت کند ما را و عمل کند با اعمال ما آنها نیز شیخان
 با پس بنا بر این اوصاف که مضمومین فسر بوده اند مسلمان اهل ایمان و شبانه خالص بنده مخلص نیابت ما و در آن
 او چون کبریت اجرات بخاطر کسی نرسد که فلان محمد زمانت و شنیدن کلام او جزو ایمان یا فلان صوفی دوران است
 و استیلا سخن او شرط عرفان ابد و پیش بر که موصوف با اوصاف الهی و متعلق با خلق رسالت پیامی است او است محمد
 زمان صوفی دوران و خبر حکایت **اَلَيْكَا كَا اَيْتَا اَبِي اِيْسَى اَشِيك** شنبه باشی که آیتها اسرا ایل اصولی و اخباری و حرفی و
 نومی و منطقی و اشرفی بودند بگذاشتان با اوصاف الهی مصف بودند حدیث **اَلْعَلَّ اَوْ وَ دَكَا اَلْاَيْتَا** دیده باشی
 زمره آیتها باغ و بوستان کاخ و ایوان نه اشتند و نیم و زرد و بر میراث که اشتند بگذاشتان ایشان با خلق پسندیده و
 احوال گزیده و اعمال ستوده و اعمال محموده ارث که اشتند پس بر که دعوی اسلام کند و لاف ایمان زند اگر در سیرت
 پیمبران نباشد البته کاذب و مناقق باشد و مناقق در بر لباسی فخری و پنهان عداست نفاق نرد اهل خرد و ایمان همانست چنان
 حضرت صادق فرموده که جناب سوال اگر کم گفته که در جملة است که در کس باشد منافقت هر چند نماز و روز بسیار
 کند و داعی اسلام نماید بول آنکه چون او را بر امری امین کنند وی خیانت کند آن امر خواه از امور حق و خواه از امور دنیا
 باشد و ویم آنکه چون سخن گوید طسیرت کند به دروغ جوید و صداقت را سستی کند ستم آنکه چون عده که خلف عده نماید
 مضمون **اِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي النَّارِ اِلَّا مُقَلِّدُونَ** جای منافق در که اصل با باشد چون سرور و لیکن
 دیده آیتها خلق پروردگار آسوده نمود و گفتار و کردار ایشان با ملاحظه فرمود لا جرم در زمان حقیقت ترجمان آورد که **وَ اَشْدَدُ**
الظُّوْمُ وَ لَكِنْ اَيْتَا اَبِي اِيْسَى چه قسم که اورد مسلمان نبود **اِنَّ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بِاَيْتَا اَبِي اَبِي** حاکم و سبزه آ
 نهادند و حکم عا و را عظیم داشتند و ایشان را مقرر است **اِنَّ سَلَامَةَ اَسْمَاءَ وَ اَسْمَاءَ اَمِيْرَةِ الْمُؤْمِنِيْنَ** آیه جا و ادعیه بود از اده
 کردند و عمل آوردند **وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى النَّبِيِّ اَبِي اَبِي** اگر کسی از عده بر غش بوده و در طلب تولد بود
 و نیز در آنجا تحصیل کلمات انسانی کرده و در نه باب او شنیده نام بر آورده حقیقان قوم را دوست میداشت بر استرخاص
 خاطر اهل حال است میخواست همواره کسی که من باشد اهل نصب ستم که در پس در ب خدا و بجای استیم تبیین آن که اهل تعبیر
 منگرم و بر سخنان اهل ایشان منگرم و کلام حق را از حقیقان میشنوم و بدنبال صدیقان را استگوین این میرودم قیوم سیه
 که صدق را سنی حقیقت که کذب را معنی است در جواب فرمود که در معنی صدق و کذب خلافت بعضی گویند که صدق ظاهری است که مضموم

بهرین
 زین

حرف اخبار

(۲۱۹)

آن مطابق واقع باشد و کذب نمی است که معلوم او متناهی واقع نباشد و همین گویند که صدق کلامی است که بروقی احقاد معلوم مطابق واقع بود و کذب است که سخن متکلم بروقی احقادش نبود و در دو طریق کذب مخالف عمل و شریعتی است که از دید سید مرتضی است که کلام صادر شد تحت از جناب ابراهیم بمغادایه که در قنطرة نظر في الجوامع فقال انتم ستقیم چون آنحضرت بر شماره نظر انداخت خود را در فیض و بیار ساخت و فرمود بدینگونه من بیارم و اما حالت قارندام و حالی آنکه یا زبیر و یا خوشی بهانه نمود که با حاجت گفتار بعد گاه نرود و دیگر از آنحضرت پرسید که تو احصایم را برشته و خود نمودی آنحضرت فرمود بی شک که کثیر هم یعنی من کردم بلکه بزرگ تان ایضا کرد اگر چه این کلام در مقام اعلام کلام و مشرکین بود تا بداند که احصایم از خود فریضه می تواند مورد انبیا بر ضرب صدق این سخن که است دویم از حضرت یوسف صدیق بر آنجا که جعل الشایکوف و جعل الخیر فمحقق مؤمنون آیتها الخیر لکنها مؤمنون و حال آنکه این آیه در نبود و حضرت صدیق برادرش را بزدی نسبت فرمودند از تقسیم بر این کلام و لیدر کتب آنجا ظاهر برسد است که صدق و کذب راجع می شود با شخص و هر کلا یک از انسان کامل صادر شود یعنی که احصایم حق و صدق است در آن شک و شبهه نیست اگر چه در فلسفه راجع مطابق واقع نباشد مثل گفتن حضرت موسی مخرجی که لعلی جنتی مقبلاً و کفراً و گفتن به مرسلان و نه در آنکه احتفلت بما کفر فخطیبت این سه و آیه ولانست ام دار در حدیث که یکجا باقی و نام و در حدیثی است که آنچه گویند خلاف است که چه مطابق واقع باشد مانند آن که منافقان به حالت حضرت خاتم به شهادت او و حال آنکه در قول بود که کذب بر نود و حسنی از حال ایشان خبر رسیده و در آیه ثانیاً لولا انکم لکن لایسئلوا الله و الله یعلم انکم کذابون که در آیه ثانیاً لولا انکم لکن لایسئلوا الله یعلم انکم کذابون هر چه کسب می علی است شود که کسب و کالی است شود

ایدرویس هم انبیا و اوصیای و بزرگان زمین را هم کردن بسیار سب و شوار است تو اقرض بگذار در بر کلام ایشان ایمان آوردن و تفسیر از من سخن شوی چون نویسم سخن کردی انما کلام صحیح و در جواب دست چنانکه خود فرموده اند کلامنا صحیح و بحسب لایقنا لایمکنک حضرت ابراهیم علیه السلام از مؤمنین اعرض الله قلبه لایقنا

مسئله در ذکر حدیث که در اول دست به نام نقد خود گفت به بعضی قوم است که جانی نزل نمایند و در ایشان گمراهی باشد و در آن زمان خود و حضرت مشهورترین آنها حدیثی فرمود است که آن شریعت است میان کوفه و بغداد و سمت شرقی با مدینه در اصل آن موقع را با مدینه می گفتند اول کسی که آنرا عارت کرد و در آنجا نزل نمود هر سبب الله در حدیث ابن منصور بن علی بن مزید بسند صحیحی بود که از آن پیران اهل قبل از خود در آن فرستاده بود و چون در ایام سید طوکس سلجوقی به آنجا می گمراهی است و در آنجا اول و سیاه و ترقیات کلامی هم رسید و در محرم الحرام سنه چهارصد و نود و پنج هجری بمکه آمد و آنجا که میسر از سیباج بود و ضرب خیال آنرا می نمود با آنکه بروزی عمارت کرده از آنجا به ایام عراق که به دستش بر آورد و در حدیث اعمار عملی و در آنجا می گمراهی را هم گمراهی را بر آورده و صحبت مردم انجام مسجده است آتش از آنجا می تیرد به ایستادن کرم و ایشان کوفه و خاکس فرخته و طرف چهار باب خانه در او است و راجع معمره مضایف است دست هیچ عمارت آنجا و در طبع است و در آنجا در حوض فحاشا از میان آنکه مسجده و عمارت طرف غربی آن شیر است از طرف شرقی و در موسم تابان شده و در زمستان کباب خوانده و در باغهاش به ایروان کلاشش می آید و در آنجا است مردمش قوم عرب و اکثر مشبه است و همین این است و حاجت جوابا گندم کون سفید چهره و از مزاج حسن و صحبت با بره اندر بسیاری از مشاهیرین فضل و جمیلین امامیه است و چهارده اند از آنجا

سید

کاشن ششم

از بنجد جمال الدین جلاور و پدرش محمد الدین و شیخ ابوان قاسم و این نند صاحبان چند کشته از آنجا طرد نموده اند و ذکر
 حصا نام چند موضع است در عراق و روم کشته که تا دیده شده است هر یک در مقام خود خواهد آمد ذکر بعضی کهنه زول
 و مسکون بم و صا و شهرت بخت بسیار و در میان طبیبان و مشق و واقع و جوانب بار بعد آشن است قدیم الزمان بدین ترک بود
 و در روز ایام او را خراب نموده اکنون در حین زجر ارباب خانه در اوست و با چندی در زمانی از چند مضامین اوست می در آخر
 اینهم قسم اتفاق افتاد و مشقتات در آنجا ضایع و اما داده است آشن از دو دهامی که از آن دو همایش می خواند است با خاش سپید
 و بسیار آشن بسیار است در ده حاصه یافته و یکم از شمشیر می روید و می گوئی که بی روی در دیویشس موخر است مردمش محمود است
 و در آنست از اهل طرازات در آنجا بسیار است منجمله امیرالمؤمنین علی است که در آنجا یعنی از صلی و محضرت ابو طالب
 در آنست محمد علی است که مریع است از آنست که امیرالمؤمنین علی است که در آنجا یعنی از صلی و محضرت ابو طالب
 جعفر ابن ابوالعباس در آنجا بسیار است صاحب کتاب سیم البلدان گفته که از هیچ جای آنجا دیده در دهم ام از همه او است
 سواد بسیار است که از آنجا بسیار است از هر جا که در آنجا دیده در دهم ام از همه او است
 که در حرب صفین با ما آورد بود و از آنجا که کسر دیده تا آنکه در آنجا است تمام میوه ذوال حص بود و چون ایام حرب تقصیر
 گشت و تنگی بر این گذاشت که خداست نیکه شده و خدا کند اگر ایشان نصیری و صالح ایشان اما بیاند و سب با حق بسیار
 پس در هر دو مرتبه غلبه نرم فغلال بودند و زمانی بی ایشان گشته که در سواد پاشند و انقی کلامه حقیر سرد و من پیدا
 که این کلام هر چه جا بودید میفرید و طاقت و خرم است زیرا که بنا بر این زمین میاید که هوای تمام است با در بیع مسکون چنین باشد و
 ضار و در عقل کذب که ایران توران روم که دیده عالمی باشند در هر دو روز زمانی در پی و قوی بیشتر نمودند و از گشای درویشی
 بینی و آینه عقل شده از آنجا اهل ایران که در عراق بودند و سرانگانه اند که مانند در جود و عقل در سب جهان همه و ننگه می کردند
 پرست شدند و در ایام کتاسب بر ابرو وقت نزد گشت در آنجا در آنجا که تمام نمودند و در آنجا که در آنجا که در آنجا
 نت و نیا ظهور یافت اسنان شدند و از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 نود شیه کشته و از این احوال جدا از شهر و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 مرده همه البلدان علت اختلاف در سب ایشان است که با او خواهد بود و مقول و ادراکت او در نهایی ایشان که تفرقه خواهد بود
 و *وَسَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْكَفِيَّةِ* ذکر محمدی ضیغ تا دریم مع انیا بدین است و کتا آشن که او را سوایش روح
 افزا کاشن طرب آنکه در پیشس چون خیر اوجیت ابر بر باقی حاکم است در جوامع جاتصال قتل دی ماین
 حلب و دمشق واقع و از اینست حصن کربلا در دو وجه پیشس موخر است در وقتی بطنی آن اتفاق افتاده و بعضی نظر آشنی
 ای که گشاده است در آخر قیسید نیز واقع و قبولی اول قیسید رابع است اگر میباید که میری و کسه پیریش سران در غرب
 و خلقتش ثابت از آن فرب نظر ارباب خانه در او رسته صلوات باره قریه محمود و مضامین است جمیع عبادت آنجا را
 از سکت تراشید و در طبعه ساخته اند و آن سبیه از آنجا بسیار است پس چون از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 شهر میکند و در سب قسی و بطنی شروان رسیدن ایشان نیز بر عبادت و لای بسیار خوب خود آنکه آب مسکود
 در برده و با نیت خاها و در آن وقت ایر کوفی صلوات الله و اما در جریان است در میان شمشیر بزرگ و بجز واقع که قرب

حصا

کاشن ششم و این نند صاحبان چند کشته از آنجا طرد نموده اند

ایرانی

حرف احوال

(۳۲۱)

صدمت از وقوع اوست قدیم الامام در همان نقلی که مذکور است منبسط هر خاصه در غلاد بملک است از قریب
 بر نبرد و از کنار هم که شده و از میان هم عبور نموده بدینای شام میریزد از طرف جنوب بجانب شمالی روان است
 در بنای همی خلافت از کار آمدی استماع اتفاق که جای نام کی از انبسیای غلام بوده در زمان داود و آنکارا احداث کرده
 قیصری کی از کتب تورخان شام دروم مشاهده کرده که زمین همی قدیم الزمان شکل بشده بوده و همی نام بد آن مقام رسید
 و آن موضع را مناسب دیده و پسندیده عمارت نموده بعضی کوشیدند او را خاص نام که از امرار غلام یونان بود آنکارا آباد نمود
 و برخی را اتفاقا آنکه باعث عمارت آن ولایت حضرت ابراهیم علیه السلام بوده بامی خال مسکن ارباب دولت و کثرت
 و با من اصحاب نسب و حساب است هموما مردم آمدند از صاحبان حسن و رخسار و از متاع جمال برخوردارند و در خستلی و خفتی
 احوال باشند را هم گوید که در محض همی چند گاه توقف نموده و طریق معاشرت با بزرگان آنجا را سموده اشخاص با او را
 مردان معاد با کت در ان شهر بسیار دیده و مشاهده کرده اند که کثیر ایشان با ابدت می نمایند و کثیر شیخ ولی الله
 هر دو می نصیحت پناه دارند جدا گانه بود شخص لطیف الطبع و طرف ادیب و سبب می نمود با حقیر کمال محبت و الفت داشت و از
 هر کس بودت اتحادی سبب که چنانچه میگرداشت اگر نیالی و ایام با هم بودیم و طریق صدق و صفا با یکدیگر میسر بودیم روزی قهرمان
 داشتند مستوال نمودن و تسبیح آینه عقلی است پیشتر است در جواب فرمود که نسبه علم و حکما شنید گویند که حسن و قبح
 عقلی نیز که بعد عقل است که تمیز در میان خوب و زشت را آنچه آدمی مکلف شده که عقلش بدرک آن یک بعد فرق کنند و چنانچه
 و خود است و اگر چنین بودی عفت ایضا عفت بودی و میان حق باطل فسق بودی و انسان مکلف شده و در مقام
 امر و نه نیامدی و نفس و کمالی حسن و قبح افعال طایفه کثیری و مورد مجزه و کرامت سعادت سعادت سعادت و کمال
 و ظالم و عادل و جاهل و باطل برابری بودی و زمره عرفان نیز گویند که در نفس الامر نزد عقلا حسن و قبح هست زیرا که ترقی
 و منزلت و قرب بود و نفس و کمالی و قبح بسط و باطن و نبات و حیوان انسان ظاهر و بود است و کسیکه خلاف عقل حکم کند
 عقلای مرتبت از جمله آنها است بیکدیگر نیز گفته اند که اگر باری تعالی رسال را در میان سبیل فرمودی حضرت عقل امور جاهل
 و با من با کفایت نرونی با و با بصورت و نسی را چه حسن و چه نظام دادی نیک به عالم را بود خوب ظاهر شستی که میگویند
 چنانچه برادر سال بسیار و سل خوبی برای خود پیشیده نیست که احکام عقل در هیچ دور هیچ طور تغییر و تبدیل نمی پذیرد
 ارکان او امر و نسی خود و هیچ زمان مکان عقل نمیکرد و در بر دین و در سبب زمین و در هر وقت و در حاجت قانون عقل درگاه
 نشود و در سبب جا و هر کس و هر زمان برابر و یکسان است احکام شریعت نه چنین است بلکه خلاف ایست چنانکه دیده میشود که
 شریعت بسیار و سل منوخ شده است و عقل مستماع ندارد که بعد نبیند و در هر درسی از اهل ستم و جاهت و طایفه بود
 و نصاری بر آن رفته اند که حسن و قبح اشیا شریعت عقل را در آن دخل نیست زیرا که اگر عقل بر نیک به دانا بودی حسن
 قبح اشیا را تمیز نمودی نیست بسیار و بهر آنکه او صیقل و نور بود و شدی رسم تعلیم و علم و ارشاد و جهاد در میان باید
 در دانش و حکماست که روی انسانی است و است تمام در عالم خاصه کثیری و عقل منصفه در کسب سعادت و نسی با یکدیگر
 قدر این که انرا خود و ما نصیب که خشنه قانوا مویه سعادت و محله انچه نادیده فیکر الغیابین کمال
 و در هر چه بر این مطلب گویند در ان ای حضرت الهی تعالی است و عقل را در ان رجوعی نیست پس ما رجوع بسیار
 و او صیقل باید نمود و از احکام عقلا بر نسی خسته و در باید بود و اگر باری تعالی عقل را در عقل خود مستعمل دانستی بسیار را با

حرف احوال

فصل ششم

درست است بر خلاف عقل و طاعت رسول و لایق است از این اصول آیات و اخبار بسیار است که دلالت میکند بر آنکه
 دروغ بسیار است چنانکه جمعی از عرفا گفته اند که نیک است بدین و قبیح و حلال و حرام شناختنی شود مگر با شهادت انسان کامل و
 آدم محلیت ترک در علم خود زبون باشد عارف کردار چون باشد جمعی دیگر گفته اند که حسن و قبح بسیار بر حسب
 عقل است بلکه عاقبت بی رسم و عادت بر قسم جاریست مندی و ذوق است آنچه خلاف رسم و عادت باشد گویند
 تا بر ذوق مثل آنکه در نگاه بند دروم در رنگت برش تراشدند و در رنگ عرب لباس فرخ پوشیدن در ایران بدین حد
 و در رنگ روس زنان در آن در یکت عام رفتن و نه آن کشاد روی بودن در نزد سوزانیدن رسم و عادت
 نیکو است و پسندیده است چنانکه در یکی لباس نیک پوشیدن دست پارارنگ بودن دروغ گفتن و با هر چه
 ادبیت بودن و مواظب بودن و اقرار بر سبدهگان خدا زدن عاصه تا نوشت هر که خلاف رسم و عادت کند از او بر عقل
 بیرون مردان چندستان زیر جامه زدن است جامه نبات نازک بر تن پوشیدن و زنان ایشان لباس تنگ بر تن
 دارند چون عادت لاجرم بدین باشد چنانکه در تنی سال در مسعود عالم کردیم و صحبت عطا بیرون رفتیم
 یکی مادر در سوم و عادت مشابه نمودم و عموها مسکن بخت قسم را در قد تقید گرفتار دریم و کم کسب عادات نمودم که فخر
 شیخ بی باطن عقل برین گویند و در وقت نموده عقل یا فروده مشی عمل کند و آنکه در این امر
 و حجت نیکو خیار در واقع حدیک میان جمال واقع با خات بسیار دارد و در قریب نصد خانه در دست آب جویان نبات
 روشش قوم عرب است یکی شیمی بدین در ایران مغرب نواز در آن مشهور و نماز را تمام از یکی ایشان پرسید که شما عاقل
 میانه جواب گفت عقل با آنکه در از قوم عاقل میباشم در زبان دولت بی عاقل اگر حرکت نموده در این ولایت مسکن
 که عاقل قهر در سه در آنجا بود فکر جوهره بنم عاقل صاحب بجم البدان گوید که جزیره تصغیر جزیره است یعنی گرد آورده شد
 آنجا حازه نمود امیر رئیس این جنبه استی در تمام خلافت اطلاق آمد که با قوم خود آنجا نزل نموده و مانهاست گفتند که
 که این رئیس آن رئیس است که از بی خرید و در دست آمد نمود اما از جان ناپدید بود و گفته است که این موضع میان اسطاد بصره و خوار
 واقع در میان بطایح و در بیان بطیحه گفته که بطایح جمع است و بطیحه و بطایح معنی واحد است که آن من شدن آب کیل است
 زمین و نموده در وجه تشبیه بطایح و اسطیخ معنی است زیرا که در آنجا آب بزمین مستولی شده و منبسط گردیده و بطیحه و اسطیخ معنی است
 و سیر واقع در میان اسطاد بصره که در اصل بر ریاب بوده و مسی که در متصل و مسی و چون در ایام کسری و پور نواب بجد طایبان نموده
 و فرات نیز خلاف عادت نموده گشت از بسین راه ان عاجز آمدند لاجرم آب در آن سرزمین برده بافت آن قرار از گرفت
 مردم آنجا حلا نموده و چون آب کم شد کسری عزم عمارت آن نمود اما اهل صلت نداد و شمشیر که میداد او پادشاه شد
 گفت در صفت زمین خیر آن نیافت تا آنکه دولت اسلام ظاهر شد و محمد استیعال بحریه آورده کی پیش آمد و سلطانان
 در مادی حال جوانی در عمارت بین نمود لاجرم عقلی توضیح تر با شده بود و چون دولت اسلام دستار یافت احوال بطایح
 نزد سلطانان هم در اسلام نگه داشته شد حال ما کسری نشانی نماند و با توضیح فرستادند ایشان در آن موضع بنیاد نهادند که آب
 رسیده بود و مسکنیت عمارت نمودند و دسترس پس در آنجا قسمی می ساختند و جمعی در آنجا ساکن شدند و برخی نوح و نموده در آنجا
 ایام ال بود جمعی از بدایه که قوم ایشان بودند تا آنکه مسکونی شدند و در آنجا خانه ساختند و از اطاعت سلطان بیرون رفتند و چون

بصره
 بصره

حرف ایجاب

دولت بنامه متعنی شده و بعد از ایشان دولت به معنی برتری است که غنای بی حد پس بر قدرت حاصل شده و آن بیجا بود و چون حکم
 ایشان برآمد تا آنکه گوید که جزیره درود مستولی بجزه و چهار مستولی در قتل اقمیست برایش که در پیش در بر سر هم تا ایشان بدست
 زینت با طرب و نغمان بسیار دارد و نکته اش قوم عرب یکی شیبی در میان ذکر حوران فتح جامع الولاد نامی است
 و مکتوبی چون بگویند از مضامین شمس این عرب هم پیش بر خوب شکت قرار خصمه باند و ذات که بعد با خات و بی
 در زاجات بسیار دارد و نکته اش بیایست بکار و بعضی از میرایش با تاز حوران در در مستولی دست واقع است در پیش قوم
 عرب یکی شمس در میان ذکر حیدر آباد نام چند نبر و قریب است شهر ترین آنرا و شهر است که حیدر آباد و کن و کیر حیدر
 آباد هستند و در الم در این مقام حیدر آباد و کن است آن حیدر است مسلم و شهر است کرم بخت میان معروف اکثر
 دولت و حجت بر صوف از اقم دوم و سومش که در پیش وسط و فراوان و اکثر مشبهات از باران دانست منبری از کاش
 میکند و یکی در غرب است در حدود سینه هزار بگری خرقی قلب شاه ابن ابراهیم قلب شاه از نو که قلب شاه از
 خازنه ایسه علی شکر بهار تو ترکان شهر حیدر آباد و با بنیاد کرد و در تعمیر و وسیع آن اتهام تمام عمل آورد و آتش براد که ملک
 خویش ساخت و با ستونهای گواهی بافتن بر افراخت از آن تاریخ تا حال در القصر طرک و مجاهد امرای کند و مستگاه
 است و قرب شکت هزار باب خانه در دولت و نواحی معموره و قصبات مشهوره نواحی است و مسکنی از باب دولت
 و موت و ما من اصحاب کث و حجت شکت بر حارات و کشتا و یکی از آن بود و در سینه و حرم است بر جوامع خوب و صوفی
 در غرب اسواق و خفت فراوان و کالین تر کالاکا کشته بکنه آنجا بنده وان دیگر سلمان خلی در سینه و دیگر سینه اما متی از آنجا
 فرج انگریز استین شرت نیز نسروان در در و در باب فضل و کمالی و اصحاب بعد و حال اول جاه و جلال در آنجا بسیار
 و در پیش از متاع حاجت پیکر و صحبت نظری آنچه بهره در در خورد و از نه و عمو نا زمره عسره فاد و قرا و غراب و اول
 و اصحاب عین اخلاص و ارادت دارند آتش در زمین بسیار واقع و جانب ارید اش گشاده است اقم گوید که خصوصیات
 اندیشه بسیار است که تفصیل آن طول دارد که در نظر از کاتبان نگاشته شود و ذکر محمد و سلسله حلیه و خروج
 طریق در خصوصیه اقتضیل فی سبیل الله السید معصوم علی شاه طسبت الله شراه آن نبرد کو ارا و
 روزگار و از کابر صوفیه حالی معذور بود و در کتب اقصان تزیین میدان و کشف حجابی و شرح دعای کوی سبکت از
 عرفای زمان نسیم بود مولد شرفش چنان بار بود انتخاب از خاندان دولت و از دو مان مختلف بود و هم در بیت حال صاحب
 جاه و جلال و خداوند پاک مال بود و در میدان جوانی و عنوان نیکو کانی انتخاب اجنبه من جذبات الحق رسیده دست از نور و
 کشیده نامی طلب برادی حیوانا و خسر الام و در خانه با نغمه است امارت با شاه علیه رضای بی رسید مرید کرده و در سالها
 در خدمت آنحضرت بجایه در ریاضت و تغذیه و ترکیب استعمال نمود و از زمین انعام برکت اساس آنحضرت بر تبه غنی و در
 قصوی بود وقت کارند این کشید کردن کند بر چه کند بمت بر دان کند جناب شاه علی رضا
 قدس سره العزیز و بر ابدت خود خسر و پوشانید و صاحب اجازت کرده اند و فسر و گو که اکنون کشور ایران در فقه خلقی
 هدایت فاد طسبت علیه رضویه با بر طالان ای و یار بر میان و ابلی آنجا راه سدا و عزیزی شاه ارشاد کن و از حق
 خلف بیدار و از سستی جهالت بسیار ناما انتخاب حب فرمان در او اخذ دولت که بخان فی سینه هزار و حدود نوزده
 بگری از راه در پایا نوزده کرده سینه شیر از شریف آورد و رسم در آنجا با فیضی شاه و فرد علی شاه و همس نیز هزار

حرف ایجاب

حرف ایجاب

کفن ششم

(۲۲۴) تعین و ارشاد فرموده تریف نمود بعد از تکبیل آمد و بزرگوار را صاحب اجازت گردانید و امور کلی و جسمی و روحی طریقت رضوی را
حوال پنجاب نور علی شاه ساخت کار و بار طالیان و سالکان اهل ایران برابر و تبرکت جناب شاه انداخت بنا بر سعادت
سند و زاده که توفیق کیا داشت که بچنان آنجناب از شیراز عزت خواست در آنوقت فضل علی شاه و نور علی شاه و شاهی
شاه و نظیر علی شاه و جناب درویش حسنی در خدمت آنجناب بودند این فصل مشیح بچنان مبارک پیاده شد شاه و آن
مقدمت گذشت که بدو آنجا بگذشت بدولت نذیر احتفال تمام راه یافت بر کسی بر او می خورد مسری شافت جناب سید کس
سره با صفیان آمده و از آنجناب نخراسان عزت نمود درین سفر طریقت اثر جناب حسینی شاه و جناب صفای علی و شوقی
با حضرت سابق الکر و خدمت آنحضرت زیارت ثامن ضامن علی الرضا علیه التحیه و الثنا را خوان شدند بعد از
شرفیابی زیارت قلب الاولیاء و سایر قور مشایخ مجتهد بهرات جناب شریف آید و در آنوقت که جمعی کثیر
از صغیر و کبیر برید شدند و بجلقه ارادت آنجناب در آمدند شاهزاده فیروزالدین ابن تیمور شاه افغان و محمد کاظم خان شاه
و احمد خان تیموری و مولانا علی و مولانا محمد علی از آنجا بودند بعد از چند گاه جمعی از مخلصان عراق و فارس و سن از آن
فرمود جناب فرزند شاه و سنی شاه و شاهی شاه و در وقت علی شاه و سید علی شاه از ایشان بودند و خود ستم
زایل و کامل بنده مسرتان نمود درین سفر جناب صفای علی شاه و حسینی شاه و جناب درویش حسینی و حیدر علی و سید
بودند در آن گاه من سبب بود که بیچاره در صدارت گمارده و اسرار او اظهار نمودند و بسیاری از طالبان راه بطریقت علیه
شرف شدند که اگر کسی از ایشان بیچاره بود با آنجا که سبب آن جناب در آنجا مراجعت فرمود و در آنوقت شرف
توفیق نمود بعد از آنکه بچنان مقامی رسید که در آنوقت شریف مجاور شدند و آنوقت جناب نور علی شاه و در وقت
و محمد و علی شاه و در زمانه علی شاه و جناب حرم علی شاه و حیدر علی در خدمت بودند و بواسطه جناب محمد و علی شاه که
سره مولانا محمد القدر بهرانی و مولانا ابراهیم عقی و مولانا محمد نصیر و ارباب و مولانا شیخ زاهد کیلانی مرید گردیدند و بواسطه
جناب صفای علی شاه و در وقت علی شاه و در آنوقت مولانا مظفر علی شاه و مولانا هدایت علی
شاه بیخیز ارادت رسیدند فرزند دیگر از روی حمد و عطا و واجب است آن جناب اظهار نمودند و زمره دیگر از آن
استباه نسبت بان سبب و الا جاه را و غفلت و جهالت بود که اگر کسی از ایشان گفته شود در باب جد و حال را
حالت افزاید چون تمامی ایام از مجاورت آنحضرت بگذشت دیگر باره عازم زیارت علی الرضا علیه التحیه و الثنا گشت
چون بشب بگردانند آن رسیدند آنحضرت علی ابن آقا محمد باقر بهرانی آنجناب اگر چه مجوس گردانیدند از چند گاه پیش
عاجی ابراهیم خان شیرازی وزیر شهریار ایران با داد مصطفی قلیخان بن آقا قلیخان زکته حاکم آمد یار در خدمت آن بزرگوار
بود فرسوخ نمودند سبب هلاکت حاجی ابراهیم خان اولاد او خوان او در منزل پریشانی مصطفی قلیخان بین بود و این واقعه
دید و در سینه هزار دویت دو اندوه و می داد فتنه بیکر که از جمعی مقبران گردانیدند و خیره استماع نموده و بعضی از
ایشان که عازم آقا محمد علی بودند بیرون میسرودند که آنحضرت ادب باغ خوش برین شهید کرده در میانجا که اکنون حارثت مرفون
گردند در این جناب صراحت شده هم گفته که در آنحضرت در مقام مذکور شهید نیست و آنکه آنحضرت آنجا است شریف
آنجناب از شصت سال تجار و زور و زخم کرد که بکرات بخدمت آنحضرت ایستادند و مشیح گردانید رسیدند و در ضمن هر چه از صنایع
خاصت مابره بود کسوت در ویشان پر سیدی موی ستر شیدی و ضیف نام و اندک تصویر القاصد و طریق الفکر و قلیل کلام